

ناسامانگی ادبیات تطبیقی در ایران^۱

علی رضا انوشیروانی*

چکیده

پس از گذشت بیش از پنج دهه از تأسیس اولین کرسی ادبیات تطبیقی در ایران هنوز این رشته در دانشگاه‌های ایران راه‌اندازی نشده و در طول یک دهه گذشته در حاشیه به صورت یکی از گرایش‌های رشته ادبیات فارسی ارائه شده است. این در حالی است که در دانشگاه‌های معتبر دنیا در شرق و غرب سال‌هاست این دانش بین‌رشته‌ای به صورت مستقل راه‌اندازی شده و تا مقطع دکتری پیش رفته است. هدف این مقاله تحلیل ناسامانگی رشته ادبیات تطبیقی در ایران است. این مطالعه انتقادی چالش‌های اساسی و درهم‌تنیده ادبیات تطبیقی در ایران را تقلیل‌گرایی نظریه‌ها، کژتابی در کاربست نظریه‌ها، روش‌های تحقیق سطحی‌نگر، عدم برنامه‌ریزی آموزشی علمی و جامع و انحصارگرایی و انسداد گفتمانی می‌داند. نمونه‌هایی هم از نشریات آکادمیک فارسی‌زبان بر اساس اصول ادبیات تطبیقی در این مقاله تحلیل شده‌اند. در پایان با توجه به چند دهه تلاش و هم‌چنین ماهیت بین‌رشته‌ای و تعاملی ادبیات تطبیقی به این نتیجه رسیده‌ام که امیدی به راه‌اندازی این رشته به صورت مستقل در ایران نیست.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، مطالعات بین‌رشته‌ای، تعاملات بین‌فرهنگی، تقلیل‌گرایی، نظریه‌سازی، انسداد گفتمانی

۱. مقدمه

فاطمه سیاح (۱۲۸۱ - ۱۳۲۶) اولین استاد ایرانی بود که تدریس ادبیات تطبیقی را از سال ۱۳۱۷ در دانشگاه تهران آغاز کرد. او دانش‌آموخته رشته زبان و ادبیات فرانسه از دانشگاه مسکو بود و رساله دکتری خود را درباره آناتول فرانس، رمان‌نویس فرانسوی، نوشته بود.

* استاد ادبیات تطبیقی، دانشگاه شیراز، anushir@shirazu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۲۵

سیاح با چند زبان خارجی آشنا بود. از این بانوی فرزانه نزدیک به سی و پنج مقاله، خطابه و ترجمه باقی مانده است که هیچ یک در حوزه دانش ادبیات تطبیقی نیست و تنها دست‌نوشته‌هایی پراکنده از او باقی مانده است. پس از او برخی پژوهشگران ایرانی همچون مجتبی مینوی، عبدالحسین زرین‌کوب، خسرو فرشیدورد، حسن هنرمندی، محمدعلی اسلامی ندوشن، حسن جوادی، جواد حدیدی، و روانشاد ابوالحسن نجفی (۱۳۰۸-۱۳۹۴) در میان تألیفات خود، بیش‌و‌کم، به ادبیات تطبیقی پرداخته‌اند، «لکن به علت فقدان کرسی یا نهادی رسمی یا انجمنی علمی که بتواند پژوهشگران این رشته را در ایران گردهم آورد و شاگردانی تربیت کند و بستر تعاملات علمی و رشد و توسعه این رشته را فراهم سازد، هیچ‌گاه ارتباط ساخت‌مندی بین آنها به‌وجود نیامده است» (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۰) و در نتیجه دانش بین‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی در ایران، علی‌رغم گسترش کمی آن، گسترش کیفی نیافته است.

ناگفته نماند که نگارنده این نقد تحلیلی را برای خوش‌آمد یا بدآمد کسی نوشته است. نویسنده بیش از سه دهه را صرف آموختن و آموزش و تحقیق در رشته ادبیات تطبیقی کرده است. او دانش‌آموخته رشته ادبیات تطبیقی است و ۵۲ واحد درسی (بجز پایان‌نامه) در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری این رشته در دانشگاه ایلینوی در اوربانا-شامپین امریکا گذارنده است و دانش‌آموخته برجسته دکترای ادبیات تطبیقی این دانشگاه بوده است. اما بزرگ‌ترین افتخار زندگی خود را عبارتی می‌داند که روانشاد استاد ابوالحسن نجفی درباره او گفته است: «تنها استاد شایسته ادبیات تطبیقی در ایران» (نجفی ۱۳۹۴: ۱۴). این نکات (شاید هم خودستایی‌ها) را از برای آن آوردم که نشان دهم در این مقاله انتقادی با پشتوانه علمی و از سر دلسوزی و وظیفه‌شناسی و عشق به ادبیات تطبیقی سخن می‌گویم. خوش ندارم سخنم مایه ملال گردد. بدفهمی‌ها و کج‌روی‌های روبه‌فزون ادبیات تطبیقی در ایران مرا بر آن داشت که بی‌پرده سخن بگویم و «آن‌چه شرط بلاغ است» بگویم تا آیندگان نگویند چرا او که می‌دانست سخن نگفت. درواقع، می‌خواهم به سؤال همیشگی یگانه استاد زندگی‌ام، زنده‌یاد ابوالحسن نجفی، که کم می‌نوشت ولی عالمانه و سنجیده می‌نوشت، پاسخ بدهم که چرا ادبیات تطبیقی هیچ‌گاه در ایران پانگرفته است (ر.ک. نجفی ۱۳۵۱).

۲. پیشینه پژوهش

در زمینه آسیب‌شناسی مطالعات ادبی در ایران شامل بدفهمی نظریه‌های ادبی و ضعف روش تحقیق مقالات ارزشمندی چاپ شده است. اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنم. رضوانیان و کیانی نشان می‌دهند که چگونه هژمونی‌های ایدئولوژیک حاکم بر درک ما از ماهیت ادبیات و پژوهش‌های ادبی در ایران تأثیر می‌گذارد (۱۳۸۹: ۵۹). امن‌خانی و علی‌مددی اشاره می‌کنند که چگونه نظریه‌های ادبی آن‌گاه که درست و دقیق شناخته نشوند و به بسترهای تاریخی و فرهنگی آنها توجه نشود، به‌جای درمان، خود به درد دیگری تبدیل می‌شوند (۱۳۹۱: ۵۱). امن‌خانی به اقبال چشمگیر آرای باختین در جامعه ادبی ایران پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه برخی پژوهشگران ایرانی سعی بر تحمیل نظریه بر متن دارند، در جایی که متن به‌صورت علمی تن به آن نظریه نمی‌دهد، و کاربست این نوع نظریه‌ها صرفاً مُدگرایی و تب است (۱۳۹۱: ۹۱). امن‌خانی معتقد است که کاربست نادرست و ساده‌سازی نظریه‌های باختین به انتشار کتاب‌ها و مقالاتی انجامیده است که بیشتر به مطالعات نظریه و متن آسیب زده است (۱۳۹۵: ۱۵۵).

۳. ضرورت انجام پژوهش و بیان مسئله

از دیدگاه آسیب‌شناسی، مقاله حاضر شبیه مقالات مورد اشاره است با این تفاوت که این مقاله به حوزه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی پرداخته است. در دو دهه گذشته، بدن نحیف و نوپای دانش ادبیات تطبیقی در ایران آن‌چنان ضربات سهمگینی خورده که زمین‌گیر شده است. البته مقالات علمی خوبی هم داریم ولی اندک شمارند. از همان بدو تولد، واژه «تطبیقی» همواره برای دانش ادبیات تطبیقی دردسرساز بوده است و بسیاری به غلط چنین تصور کرده‌اند که هدف ادبیات تطبیقی مقایسه دو یا چند اثر ادبی از زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف است. ماهیت ادبیات تطبیقی از جنس مطالعه ارتباطات و تعاملات ادبی و فرهنگی بین ملل و فرهنگ‌های مختلف است که پدیده جدیدی نیست ولی تا اوایل قرن بیستم زیر چتر دانشی آکادمیک و با روش تحقیق علمی انجام نمی‌شده و بیشتر جنبه ذوق و سلیقه شخصی داشته است. فرانسوا یوست (۱۹۱۸-۲۰۰۱)، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه ایلی‌نوی در اوربانا-شمپین، در مقدمه کتاب *درآمدی بر ادبیات تطبیقی* (François Jost, Introduction to Comparative Literature (1979)) توضیح می‌دهد که حتی کتاب‌های غربی را که اوایل در عنوان آنها از اصطلاح «ادبیات تطبیقی» استفاده شده است نمی‌توان در زمره پژوهش‌های

رشته ادبیات تطبیقی برشمرد (به نقل از انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۹). ژان ماری کاره (Jean-Marie Carré) (۱۸۸۷-۱۹۵۸)، رئیس گروه ادبیات تطبیقی دانشگاه سوربن و استاد راهنمای گی یار، نیز همین نظر را در مورد پایان‌نامه‌های دکتری ادبیات تطبیقی دانشگاه سوربن دارد (همان: ۳۷). طبیعی است رشته‌های جوان و نوپا برای بالیدن و شکوفایی نیاز به زمان و سازمان‌دهی علمی دارند تا به تدریج چهارچوب نظری و روش تحقیق آنها مشخص گردد. بدفهمی‌ها و کژکاری‌ها در آغاز رویش هر دانشی قابل فهم است ولی اگر، آگاهانه یا ناآگاهانه، ادامه یابد نتایج زیان‌بار فرهنگی و ادبی به دنبال خواهد داشت.

به سخن دیگر، شاخص‌ترین ویژگی ادبیات تطبیقی با پیشوند «بین» بیان می‌شود: بین‌فرهنگی، بین‌المللی و بین‌رشته‌ای؛ یعنی فرارفتن از مرزهای جغرافیایی و زبانی و سیاسی و فرهنگی و رشته‌ای. هدف ادبیات تطبیقی، شناخت بهتر و دقیق‌تر خود و دیگری از طریق مطالعه فرهنگ و ادبیات جهان بدون هیچ مرزبندی است. از نگاهی دیگر، ادبیات تطبیقی به‌مثابه بینشی جدید و دانشی بین‌رشته‌ای پایان‌انزوای علوم انسانی است چون ادبیات و هنر را در ارتباط با دیگر شاخه‌های علوم انسانی و دانش بشری می‌بیند. نظریه‌های ادبیات تطبیقی در ایران به شدت ساده‌سازی و تقلیل‌گرا شده‌اند و برخلاف رسالت ماهوی خود عمل کرده‌اند، یعنی نه به کشف تاریخ‌مند ارتباطات ادبی و فرهنگی رسیده‌ایم، و نه توانسته‌ایم تشابهات و تفاوت‌ها و تنوع ادبی و فرهنگی ملل مختلف را به درستی بفهمیم و تبیین کنیم. فقط انبوهی مقالات پراکنده و بی‌ثمر تولید کرده‌ایم که جز برای کسب امتیاز به‌کار دیگری نیامده‌اند.

در تابستان ۱۳۹۳ از من و چند استاد دیگر دعوت شد تا در برنامه‌ریزی آموزشی گرایش ادبیات تطبیقی همکاری کنیم. وظیفه تعریف چهار درس تخصصی ادبیات تطبیقی بر عهده من گذاشته شد و من هم پذیرفتم به این امید که راه برای راه‌اندازی رشته ادبیات تطبیقی باز شود. حال از کرده خود پشیمانم. من معتقد بوده و هستم که هر دانش یا دیسپلینی با نظریه شروع می‌شود و رمز بقای هر علمی، استواری و پویایی پایه‌های نظری و روش تحقیق آن است. این نظریه‌ها هستند که حدود و ثغور دانشی را تعیین می‌کنند و به آن نظم می‌دهند. هرگاه پایه‌های نظری دانشی استوار نباشد، آن دانش مسخ و محو می‌شود. در دانشگاه‌های معتبر دنیا، رسم بر این است که گروه‌های علمی، برنامه‌های آموزشی و پژوهشی خود را مستمراً با دید انتقادی بررسی می‌کنند تا آنجایی که رشته‌های رو به سنگواره‌شدن را تعطیل می‌کنند. در دنیای علم و تفکر، گریزی از تحوّل و

نوآوری نیست. راه‌اندازی یک رشته، یا حتی یک درس، باید همواره توجیه داشته باشد و به تولید معرفت جدیدی بیانجامد و به نیازی پاسخ دهد یا مرزهای دانش را به پیش ببرد. این دانش‌های جدید پنجره‌های جدیدی برای تحقیق می‌گشایند. لذا دانش بشری هر روز در حال نوشدگی است چون هرگاه پویایی خود را از دست بدهد، زمان وداع فرارسیده است. بنابراین، نظریه‌ها ثابت نیستند و همواره در حال تغییر و نوشدن هستند. هر دانشی باید مانند رودخانه سیال و رونده باشد و لحظه‌ای از حرکت بازماند چون بازماندن از حرکت، در بهترین شکل، به تکرار مکررات می‌انجامد. در یک صدواندی سال گذشته، نظریه‌های متعددی در باب ادبیات تطبیقی مطرح شده است که بیش‌وکم، مانند هر نظریه علمی دیگری، مدتی درخشیده‌اند، برخی منسوخ شده‌اند، برخی تحول یافته‌اند، برخی در نظریه‌های دیگر تلفیق شده‌اند، ولی پویایی و انعطاف‌پذیری ادبیات تطبیقی موجب شده تا بتواند ققنوس‌وار همواره به زندگی خود ادامه دهد. رشته ادبیات تطبیقی در ایران چون مجال رویش و بالندگی نداشته، هنوز پرسش‌های جدی در ساحت نظری و پژوهشی آن مطرح نگردیده است. ادبیات تطبیقی نظریه و فلسفه جدیدی در مطالعات ادبی است و رشته مستقلی به حساب می‌آید. تأسیس بیش از چهارصد رشته آکادمیک مستقل ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های جهان دلیل این مدعاست (بهادری ۱۳۹۱).

یکی از نمونه‌های بارز پویایی ادبیات تطبیقی سخنرانی رنه ولک با عنوان «بحران ادبیات تطبیقی» در ۱۹۵۸ در دومین همایش بین‌المللی ادبیات تطبیقی در دانشگاه کارولینای شمالی است. با این سخنرانی ولک، نظریه فرانسوی ادبیات تطبیقی را رد کرد و نظریه جدیدی را مطرح ساخت که ادبیات را پدیده‌ای جهانی و میراث مشترک بشری می‌دانست. نظریه ولک در آن زمان موجب همگرایی ادبیات تطبیقی و نقد ادبی شد و تحول عمده‌ای در پژوهش‌ها و نقد ادبی به وجود آورد. نظریه ولک مدتی دوام آورد ولی آن هم جای خود را به نظریه‌های جدیدتری داد.

شوربختانه نظریه ولک هم در ایران بدفهمیده شد و به بررسی تشابهات سطحی فروکاسته شد. تقلیل‌گرایی نظریه ولک به بی‌مایگی و ساده‌اندیشی انجامید که بیش از پیش در زوال رشته ادبیات تطبیقی در ایران مؤثر بوده است. در این جستار، به بررسی و تحلیل جریان‌های غالب و معشوش ادبیات تطبیقی در ایران پرداخته می‌شود. برای هر جریان هم چند نمونه به‌عنوان شاهد مثال ذکر می‌شود تا این ناسامانگی مزمن نشان داده شود.^۲

۴. آسیب‌شناسی پژوهش‌های حوزه ادبیات تطبیقی

دسته‌ای از مقالات به موضوعاتی از قبیل مقایسه دستور دو زبان یا واژه‌های قرضی پرداخته‌اند که به هیچ روی در قلمرو ادبیات تطبیقی نمی‌گنجد. این مقالات از طریق پژوهشگران عرب‌زبان مانند طه ندا وارد قلمرو ادبیات تطبیقی ایران شد و در کتاب‌های دیگر به چشم نمی‌خورد (ندا ۱۳۸۳: ۴۱-۹۶). مقالاتی از قبیل «ابهام در زبان فارسی و انگلیسی (با نگاهی تطبیقی به ترتیب واژه‌ها و گروه اسمی)» (بهبودی، ۱۳۸۶)، «بررسی فونت‌های یونی کد رایانه‌ای فارسی و عربی (سلطانی‌نژاد، ۱۳۸۸)، «تفاوت‌های نمادین واژه‌های اروپایی در فارسی و عربی» (شکیب و تک تبار، ۱۳۸۶)، «مطابقت فعل و فاعل در دو زبان فارسی و انگلیسی» (شاهری لنگرودی، ۱۳۸۷) چند نمونه از این دست پژوهش‌های نامرتبط با ادبیات تطبیقی هستند. گاه موضوع از این هم فراتر می‌رود و مقاله‌ای مانند «کیفیت زندگی کاری و تعهد سازمانی کارکنان در دانشگاه» (لطفی و همکاران، ۱۳۹۴) هم در زمره پژوهش‌های ادبیات تطبیقی جاسازی می‌شوند.

در دسته‌ای دیگر از مقالات کنش «تطبیق» به کلی‌گویی و پیش‌پاافتاده‌ترین سطح نزول پیدا می‌کند. در «بررسی تطبیقی فخر ادبی در اشعار متنبی و نالی» (رسول‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۴) نویسندگان نتیجه می‌گیرند: «البته زبان متنبی در مقام فخر به شعر خود، گاه نیشدار و تحقیرآمیز است و از ذکر نام شاعران با نام خود ابا دارد اما زبان نالی در این مقام، عقیف‌تر است و گاه خود را هم سطح برخی شاعران بزرگ ایرانی می‌شمارد» (همان: ۵۵). نتیجه دیگری که نویسندگان ذکر می‌کنند این است که «نالی مدّعی صاحب‌دیوانی در سه ادب گردی و عربی و فارسی است اما متنبی چنین ادعایی ندارد، شاید به این دلیل که سرودن و نوشتن به زبان غیرعربی در عصر وی چندان امتیاز به حساب نمی‌آمده، یا وی به زبان دیگری آشنا نبوده است» (همان: ۶۹).

در «بررسی تطبیقی تصویر جوانی و پیری از منظر ابن‌معتز و سعدی» (مظفری و پرنوش، ۱۳۹۴) نویسندگان می‌گویند: «یافته‌های پژوهش، بیانگر آن است که هر دو شاعر، جوانی را دوره لهو و لعب، عیش و تنعم، قوت و قدرت و نشاط معرفی کرده‌اند و پیری را از سوی دوره ضعف جسمانی، پژمردگی و فرسودگی بدن و تحلیل قوای بدنی و از سوی دیگر دوره زهدپیشگی و دوری از لذت‌ها همراه با افزایش آگاهی و قدرت تدبیر دانسته‌اند که در نهایت با ترک زندگی به پایان می‌رسد» (همان: ۹).

در «مقایسه موضوعی وصف طبیعت در شعر فارسی و عربی» (براهیمی کاوری و جولانیان، ۱۳۸۷) نویسندگان سعی می‌کنند اشعاری را که شاعران ایران و عرب در وصف طبیعت سروه‌اند، بررسی کنند. برای انجام این پژوهش نویسندگان بدون هیچ توجیه علمی خاصی از شاعران کلاسیک و معاصر ایران و عرب من جمله منوچهر آتشی، مولوی، امیرهوشنگ ابتهاج، ناصر خسرو، اخوان ثالث، کمال‌الدین اصفهانی، البحتری، ابن‌المعتز، کسایی مروزی، رودکی، عنصری، الجزار، ابن‌الساعاتی، رهی معیری، ابن‌الرومی، فردوسی، منوچهری دامغانی، متنی، خاقانی، معروف‌الرصافی، سعیدبن‌عمرون، عمعق بخارایی، المحبی، عطار، ابونواس اهوازی، انوری، ابوالولید الاشیلی، مسعود سعد سلمان، یوسفی، صفی‌الدین حلّی، قطران تبریزی اشعاری برای نمونه می‌آورند و نتیجه می‌گیرند که شعر معاصر عرب، مانند شعر معاصر فارسی، «تحت تأثیر مکتب‌های ادبی غرب به‌ویژه رمانتیک‌ها، سمبولیست‌ها و ناتوریست‌ها قرار دارد...» (همان: ۱۴). در پایان نویسندگان می‌افزایند «شاعران هر دو زبان، شاعرانی با طبعی لطیف و شیرین‌سخن با ذوقی سرشار و خدادادی‌اند که قدرت والایی در وصف طبیعت دارند، تا جایی که توصیف‌ها و صور آنان به هنگام بیان مناظر طبیعی، چیزی شبیه کار یک عکاس یا نقاش است که آثار ماندگاری در وصف طبیعت از خود به‌یادگار می‌گذارد» (همان: ۲۸).

در «مقایسه تطبیقی اندیشه‌های فریدون مشیری با آلبر کامو» (حسینی کازرونی و کرمی، ۱۳۹۱) نویسندگان بر آن هستند تا دو نظریه شرقی و غربی را از لابه‌لای اندیشه‌های مشیری و کامو مقایسه کنند و درمی‌یابند که «آلبر کامو با عبارت «عصیان می‌کنیم؛ پس هستیم»، تنها به یکی از ارکان آزادی انسان، یعنی عصیانگری توجه نشان داده و احولانه به انسان نگریسته؛ بنابراین، به شناختی ناقص، نادرست و تک‌بعدی از انسان دست یافته که باعث تبعید او از طبیعت خویش می‌شود. حال آن‌که، اندیشمندانی چون فریدون مشیری، با زمینه مذهبی و شناخت بهتر از انسان، او را با رشته «مهر و دوستی» به سایر موجودات پیوند زده و به نظریه «وحدت در عین کثرت»، نظر دارد (همان: ۷). در این مقاله نویسندگان می‌کوشند که تقابل اندیشه‌های کامو را با مشیری، که «اندیشه‌هایش زیربنایی عرفانی دارد» (همان: ۷) نشان دهند. «آلبر کامو، اندیشمند قرن بیستم و از اگزستانسیالیست‌های ادبی بی‌خدایی» است (همان: ۸). «در اندیشه مشیری، انسان با ویژگی مهرورزی شناخته می‌شود. او اصل وجود انسان را از مهر و محبت می‌داند» (همان: ۱۱). درحالی‌که کامو شیطان را می‌ستاید، مشیری عشق را می‌ستاید و لذا اندیشه مشیری بر اندیشه کامو برتری دارد (همان: ۱۸). مشخص

نیست چرا وقتی به زعم نویسندگان اندیشه‌های آلبر کامو، «اندیشمند و رمان‌نویس ملحد و پوچ‌گرایی» فرانسوی تبار، و فریدون مشیری، «شاعر مذهبی و عارف‌مسلك و رمانتیک ایرانی» این همه تفاوت ماهوی با هم دارند، اصلاً با هم مقایسه شده‌اند.

دسته‌ای دیگر از مقالات ادبیات تطبیقی فارسی به مقایسه شاعران زن ایرانی و عرب‌زبان و مفهوم آرمان‌شهر پرداخته و مانند گروه قبلی، به نتایج کلی و یکسان رسیده‌اند. هر خواننده‌ای از کثرت مقالات درباره مقایسه اشعار نازک الملائکه (۱۹۲۳-۲۰۰۷)، شاعر عراقی، با شاعران ایرانی، به ویژه اشعار فروغ فرخزاد (۱۹۳۴-۱۹۶۷)، شگفت‌زده می‌شود. این تعداد مقاله تطبیقی بین دو شاعر زن در دو کشور همسایه پدیده‌ای بی‌نظیر و عجیب است. فروغ در سال ۱۳۳۷ به انگلستان می‌رود و در رشته سینما تحصیل می‌کند. نازک الملائکه هم به آمریکا می‌رود و در دانشگاه ویسکانسین در رشته ادبیات تطبیقی مدرک کارشناسی ارشد دریافت می‌کند. به نظر می‌رسد مقایسه تشابهات ظاهری اشعار نازک الملائکه و یک دو شاعر زن عرب‌تبار دیگر با چند شاعران زن و یک دو شاعر مرد ایرانی پایانی ندارد و به تولید انبوه رسیده است. اما چون تحلیل‌ها سطحی هستند، ناگزیر یکدیگر را تکرار می‌کنند.

«در تفاوت‌های معنادار شعر طاهره صفارزاده و نازک الملائکه» (سلیمی و کهریزی، ۱۳۹۳۰) نویسندگان چنین نتیجه‌گیری می‌کنند:

طاهره صفارزاده هرچند در اوضاع به شدت نابسامان خانوادگی متولد شده و پرورش یافته است، به کلیت هستی‌نگاهی کاملاً خوش‌بینانه دارد و این خوش‌بینی، به وضوح در شعرش بازتاب هنری یافته است، اما در مقابل او، نازک الملائکه اگرچه در ناز و نعمت و وضعیتی به مراتب مناسب‌تر به دنیا آمده و بزرگ شده است اما در بیشتر سروده‌هایش با بدبینی و یأس جانکاهی به زندگی نگریسته است. تفاوت‌های معنادار در سروده‌های این دو، تأثیر اندیشه بر شعر و غلبه آن بر محیط زندگی شاعر را به خوبی نشان می‌دهد (همان: ۶۳).

مقاله «زمان در شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه» (ناظمیان، ۱۳۸۹)، به بررسی ویژگی‌های مشترک دو شاعر در «داشتن نگاه و احساس زنانه در شعر، دارا بودن دیدگاه انتقادی به مسایل اجتماعی و برجستگی عامل زمان در شعر و داشتن نوعی یأس و بدبینی» می‌پردازد (همان: ۲۰۷). «تحلیل مقایسه‌ای اشعار نازک الملائکه و فروغ فرخزاد از منظر نقد اجتماعی» (رخشنده‌نیا و نعمتی قزوینی، ۱۳۹۳)، به مقایسه آرای اجتماعی دو

شاعر می‌پردازد و شباهت‌هایی بین این دو شاعر کشف می‌کند: «هر دو از شاعران معاصراند؛ هر دو نوگرا هستند؛ هر دو نماینده طبقه زنان عصر خویش‌اند؛ هر دو مسلمان هستند و از این حیث مشترکات میان آن‌ها بسیار زیاد است؛ هر دو در شرایط دشوار سیاسی و اجتماعی تقریباً مشابهی می‌زیسته‌اند» (همان: ۴۳). در میان یافته‌های پژوهشی این مقاله «فقر، تضاد اجتماعی، انحطاط جامعه، مسائل زنان، جست‌وجوی آرمان‌شهر از ویژگی‌های دیوان دو شاعر... در عرصه نقد اجتماعی است» (همان: ۵۶). در «رمانتیسیم اجتماعی در اشعار نازک الملائکه و فروغ فرخزاد» (الداغی، ۱۳۹۴) نویسنده نشان می‌دهد که چگونه اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی، بی‌توجهی به زن و فاصله‌های طبقاتی و تأثیرپذیری دو شاعر از شعر دوره رمانتیک اروپا اشتراک دارند (همان: ۷)

در «آرمان‌شهر در اندیشه فروغ فرخزاد و نازک الملائکه» (حیدری و زارع، ۱۳۹۲) نویسندگان مقاله به دغدغه‌هایی شامل غربت عاطفی، غربت مکانی، غربت اجتماعی و غربت روحی اشاره و برای هر یک اشعاری را ذکر می‌کنند و به تفاوت‌ها نیز توجه می‌کنند، در مثل، «نازک به مشکلات زندگی روستایی و عدالت اجتماعی و جنگ جهانی دوم نگاهی ویژه داشته است که شاید بتوان گفت این مسایل در دفترهای شعر فروغ کم‌تر نمود دارد» (همان: ۸۳-۸۴). یا نازک به مشکلات سیاسی امت عرب مانند اشغال جنوب لبنان توجه می‌کند ولی فروغ بیشتر به جنبه اجتماعی مسایل پرداخته است. نویسندگان معتقدند که چون دو شاعر مشهور ایرانی و عراقی از «دو کشور هم‌مرز، با فرهنگ اسلامی شرقی تقریباً مشابه هستند، به نظر می‌رسد شعرهای آن‌ها بتواند بستری مناسب برای مطالعات ادبیات تطبیقی فراهم آورد» (همان: ۵۹). کلی‌گویی و تقلیل‌گرایی باعث می‌شود که نویسندگان مقاله از نکته مهم‌تری غافل شوند. فروغ و نازک الملائکه هر دو از ادبیات معاصر غرب تأثیر گرفته‌اند و ریشه شباهت آنها عمیق‌تر از آنی است که نویسندگان مقاله بدان پرداخته‌اند. در «بررسی تطبیقی نمودهای اندیشه فروغ فرخزاد و نازک الملائکه» (سلامت‌نیا و خیرخواه برزکی، ۱۳۹۶) نویسندگان شباهت‌های اندیشه فروغ و نازک را مقایسه می‌کنند. «هر دو نماینده تمام‌عیار ادبیات زنانه در کشور خود هستند. شعر هر دو شاعر پژوهاک و انعکاس زمانه دو شاعر است که به صورت استعمارستیزی، فقرستیزی، تقدیرگرایی، حدیث نفس، مردستیزی، حیرت، اسطوره، گرایش به شب، آنیمیسیم و آرمان‌گرایی نمود پیدا کرده است» (همان: ۱۲۱).

بررسی تطبیقی در اندیشه فریدون مشیری و نازک‌الملائکه» (نورایی و جهانی، ۱۳۹۳) نویسندگان اظهار می‌دارند از آنجا که فریدون مشیری و نازک‌الملائکه هم‌عصر بوده‌اند و شرایط تقریباً مشابه داشته‌اند؛ بررسی آرمان‌شهر مورد نظر دو شاعر در چنین شرایطی کاری شایان توجه است (همان: ۷۱)

در پایان نویسندگان به نتیجه‌ای بدیهی می‌رسند که آرمان‌شهر بازیاب دغدغه‌های اجتماعی دو شاعر است. هر دو شاعر فقر، بی‌عدالتی، خشونت و استبداد را مانع رسیدن به آرمان‌شهر می‌دانند (همان: ۸۰).

در «بررسی تطبیقی درونمایه‌های اجتماعی مشترک در شعر فروغ فرخزاد و سعادت‌الصباح: با تکیه بر رویکرد زنانه»، (حبیبی و همکاران، ۱۳۹۳) نویسندگان اشعار فروغ فرخزاد را با اشعار سعادت‌الصباح، شاعر کویتی، از منظری تکراری مانند «مسایلی همچون دفاع از حقوق انسان‌ها، مبارزه با مردسالاری حاکم بر جامعه، انسان‌دوستی و عدالت‌خواهی، احقاق حقوق انسان و زن، احیای هویت زن و دفاع از کیان زنان، مبارزه با نابسامانی‌های اجتماعی از جمله تبعیض بین زن و مرد در جوامع مردسالار، آزادی‌خواهی و...» مقایسه کرده‌اند و برای هر مورد نمونه‌های فهرست‌واری از اشعار این دو شاعر ذکر کرده‌اند. در پایان نویسندگان به تفاوت‌های میان دو شاعر نیز توجه کرده و گفته‌اند: «مسایل مربوط به خانواده و پیامدهای آن در شعر فروغ پررنگ، اما در شعر سعادت خیلی کم جلوه کرده است؛ زیرا سعادت در زندگی خانوادگی برخلاف فروغ تقریباً خوشبخت بوده است، ولی فروغ به واسطه زیستن در خانواده‌ای دیکتاتورمآب و در پی آن شکست در زندگی زناشویی، فقر و... از نگرشی بدبینانه و تیره نسبت به جامعه برخوردار است، امری که در شعر همتای کویتی‌اش در قیاس با شعر او کم بسامدتر است» (همان: ۱۱۵).

در مقاله «گریز از واقعیت در شعر سهراب سپهری و نازک‌الملائکه» (حمیدی چناری و همکاران، ۱۳۹۲) نویسندگان درون‌مایه تکراری گریز به جهان آرمانی را در شعر دو شاعر ایرانی و عراقی بررسی می‌کنند و به این یافته می‌رسند که «رویکرد سپهری به جهان هستی خوشبینانه‌تر است و سهراب در مقایسه با نازک در ترسیم جامعه آرمانی خود از مایه‌های عرفانی بیشتری بهره برده است» (همان: ۱). در این مقالات تصاویر ارائه‌شده از زن ایرانی و عرب آن‌قدر کلیشه‌ای است که به راحتی می‌شود نام این شاعران را بدون آنکه به محتوای بحث لطمه‌ای بزند با هم عوض کرد.

در «زمینه اجتماعی اشعار شاملو و ماغوط» (قادری و زینی، ۱۳۸۸) نویسندگان معتقدند «اشعار شاملو و ماغوط مملو از تصاویر اجتماعی است» (همان: ۱۰۹) و «عناصر اجتماعی نظیر آزادی، وطن، انسان، مبارزه با استبداد و ظلم‌ستیزی» در اشعار این دو شاعر ایرانی و سوری قابل مقایسه است و سپس برای مقایسه هر یک از عناصر مورد نظر نمونه‌هایی از اشعار آنها فهرست‌وار نقل می‌کنند.

شوربختانه در نبود نقد ادبی و عصر امتیاززدگی تعداد این نوع مقالات در نشریات دانشگاهی ایران روبه‌فزونی است. این مقالات با بدفهمی و تقلیل‌گرایی نظریه‌های ادبیات تطبیقی، فرض را بر این گذاشته‌اند که هر دو شاعری که اندک شباهتی با هم دارند، مثلاً در جنسیت یا بیان مشکلات اجتماعی، قابل مقایسه هستند و برای اثبات آن کافی است فهرستی از اشعار منتخب دو شاعر کنار هم قرار داده شود. البته چنین پژوهش‌هایی به فهرست‌نویسی کلیشه‌ای ختم نمی‌شوند و بن‌مایه‌ای تکراری مانند بن‌مایه آرمان‌شهر، مدام بازیافت می‌شود. نتیجه‌گیری این‌گونه مقالات نمونه بارز کلی‌بافی، ساده‌سازی و تقلیل‌گرایی است به نحوی که هرخواننده‌ای می‌تواند با تغییر نام شاعران مذکور به راحتی چند مقاله دیگر تولید و امتیاز کسب کند و چنین است که بازار امتیاززده ادبیات تطبیقی سخت گرم است. شوربختانه بیشتر نشریات تخصصی ادبیات تطبیقی در ایران با تولید بیش از صدها مقاله در سال تقریباً همه به یک کار مشغول هستند: یافتن شباهت‌های توخالی بین بی‌شباهت‌ترین‌ها.

گونه دیگری از مقالات در نشریات دانشگاهی ادبیات تطبیقی در ایران به چشم می‌خورد که به نظریه‌سازی روی آورده‌اند. این نویسندگان تلاش می‌کنند که پژوهشگران عرب‌زبان، به‌ویژه مصری را با القابی چون «بنیان‌گذاران» و «نظریه‌پردازان» و «پدران ادبیات تطبیقی» کشورهای اسلامی به خواننده ناآشنا بقبولانند. این پژوهشگران ایرانی سعی واسع دارند که بنیاد ادبیات تطبیقی را به پژوهشگران عرب نسبت دهند حتی اگر تخصص این پژوهشگران عرب هرگز رشته ادبیات تطبیقی نبوده یا اگر بوده اصول آن را از دیگران گرفته‌اند. پس از حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ که با چپاول فرهنگ و ثروت این کشور همراه بود پژوهشگران مصری برای آموختن علوم مختلف راهی فرانسه و سایر کشورهای اروپایی شدند. کسانی مانند طه ندا، محمد غنیمی هلال، عبدالسلام کفافی، عبده عبود و بسیاری دیگر که بعدها از پایه‌گذاران ادبیات تطبیقی در مصر و کشورهای عربی شدند و آثاری ارجمند در حوزه ادبیات تطبیقی تألیف و ترجمه نمودند از دانش‌آموختگان دانشگاه

سوربن یا دانشگاه‌های دیگر اروپایی بودند و با افکار صاحب‌نظران فرانسوی و اروپایی آشنا بوده‌اند. لذا اگر اندیشه‌های این طبقه از تطبیق‌گران عرب‌زبان، و به‌خصوص مصری، را پیگیری کنیم به دانشگاه سوربن می‌رسیم. در ایران نیز مراودات علمی و فرهنگی با فرانسه تا قبل از جنگ جهانی دوم بسیار بوده و همین اتفاق روی داده است. تعریف اندیشمندانی همچون عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۶۹: ۱۲۵-۱۲۶)، خسرو فرشیدورد (۱۳۷۳: ۸۰۸) و جواد حدیدی (۱۳۵۱: ۷۰۹-۶۸۵) از ادبیات تطبیقی دقیقاً منطبق بر تعریف مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی است. بدون تردید، تأثیرپذیری در ذات خود ایرادی ندارد چون انسان‌ها همواره از اندیشه‌های یکدیگر آموخته‌اند. سؤال اصلی این است که چرا برخی پژوهشگران ایرانی وانمود می‌کنند که مهد ادبیات تطبیقی کشورهای عرب‌زبان، به‌خصوص مصر، بوده است و مدام به آثار این اندیشمندان - که تلاش آنها در جای خود قابل تقدیر و تمجید است - ارجاع می‌دهند حتی اگر نوشته‌های آنان مبنای نظری استواری نداشته باشد و اشتباهات علمی محرز باشد. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود.

نظریه بین‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی و ارتباط آن از دهه پنجاه و شصت میلادی توسط رنه ولک و هنری رماک مطرح شد. «بحران ادبیات تطبیقی» ولک (۱۳۸۹) با ترجمه سعید ارباب‌شیرانی و «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی» رماک (۱۳۹۱) با ترجمه فرزانه علوی‌زاده هر دو به فارسی ترجمه شده‌اند. این همه اصرار برای نسبت‌دادن نظریه‌های ادبیات تطبیقی - که پژوهشگران غربی پنجاه تا شصت سال قبل آن را مطرح کرده بودند - به پژوهشگران عرب و فارسی‌زبان برای چیست؟ بدون تردید، پژوهشگران عرب و فارسی‌زبان به سهم خود خدمات ارزشمندی به رشد دانش ادبیات تطبیقی و نقد و نظریه ادبی کرده‌اند و جا دارد به آن‌ها اشاره و استناد شود ولی در جای خود و متناسب با تلاشی که کرده‌اند. انتساب القاب ساختگی و بدون استناد علمی و مستدل و شجره‌نامه‌سازی نه تنها باعث مباحثات نیست بلکه موجب وهن تمدن بزرگ ایرانی و اسلامی است.

در مقاله‌ای با عنوان «محمد غنیمی هلال و جایگاه او در ادبیات تطبیقی عربی» (پروینی و پیراندوچی، ۱۳۸۹) نویسندگان معتقدند که تدوین اصول ادبیات تطبیقی عربی با تألیف کتاب *الادب المقارن* (۱۹۵۳) غنیمی هلال صورت گرفت. «او با وضع قواعد صحیح ادبیات تطبیقی بر مبنای اصول مکتب فرانسوی جایگاه واقعی این رشته را به جامعه عربی شناساند و نقش آن را در پیشرفت و شکوفایی ادبیات ملی و قومی تبیین نمود» (همان: ۱۲). نویسندگان به نقل از الخطیب می‌نویسند که پس از حمله ناپلئون (۱۷۹۸) مصریان از یک

سو از فرهنگ و تمدن غرب و به خصوص فرانسه بهره می‌برند و از سوی دیگر فرهنگ و ادبیات خود را احیا می‌کنند. افرادی از مصر و سوریه نیز برای فراگیری دستاوردهای علمی و ادبی عازم فرانسه می‌شوند که از آن میان نویسندگان به رفاعه طهطاوی، علی مبارک، ادیب اسحاق، احمد فارس شدیاق، نجیب حداد، روحی خالدی، خلیل هنداووی و فخری ابوالسعود اشاره و تألیفات آن‌ها را بررسی و نقد می‌کنند و اظهار می‌دارند که حتی این پژوهشگران به دلیل «عدم آشنایی با پایه‌های نظری ادبیات تطبیقی» موفقیتی کسب نکردند (همان: ۴-۶). بعد شورای عالی دارالعلوم در اکتبر ۱۹۴۵ درس مستقلی با نام ادبیات تطبیقی در رشته‌ی نقد و البلاغه راه‌اندازی می‌کند و کسانی مانند غنیمی هلال، عطیه عامر و... را برای فراگیری ادبیات تطبیقی به فرانسه اعزام می‌کند و این افراد پس از بازگشت تحولات زیادی ایجاد می‌کنند (همان: ۷).

در اینجا نویسندگان به مشکلی اساسی اشاره می‌کنند که شوربختانه در ایران هم به چشم می‌خورد و در مجالی دیگر باید این‌گونه تألیفات را که فقط عنوان ادبیات تطبیقی را یدک می‌کشند به نقد کشید. نویسندگان در ادامه می‌گویند که محمد غنیمی هلال متخصص ادبیات تطبیقی بود و در سال ۱۹۴۶ برای گرفتن مدرک دکترای ادبیات تطبیقی عازم فرانسه شد و در دانشگاه سوربن فرانسه به تحصیل پرداخت. او ادبیات تطبیقی را نزد بنیانگذاران این رشته ژوزف تکست، وان تیگم، و گیار فراگرفت و رساله‌ی اصلی خود را با عنوان تأثیر نثر عربی بر نثر فارسی در قرن‌های ۴ و ۵ هجری (۱۱ و ۱۲ میلادی) نوشت (همان: ۱۱). نویسندگان درباره‌ی تأثیرپذیری غنیمی هلال از دیگران به نکته‌ی بسیار جالبی اشاره می‌کنند. آن‌ها فصل‌های کتاب *الادب المقارن* هلال و کتاب *ادبیات تطبیقی* ماریوس فرانسوا گیار (Marius-François Guyard, *La littérature comparée*)، استاد غنیمی، را باهم مقایسه می‌کنند و متوجه می‌شوند که مباحث مشترکی بین دو کتاب وجود دارد که از مرز تأثیرپذیری فراتر می‌رود. «سؤال‌ی که به ذهن می‌رسد، این است که هلال ظاهراً مترجم کتاب گیار بوده است، پس چگونه بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی عربی به‌شمار می‌رود؟» (همان: ۱۵). پاسخ نویسندگان مقاله این است که با وجود این‌که غنیمی هلال در تألیف کتاب *الادب المقارن* و تبیین مبانی نظری این علم، کتاب گیار را در نظر داشته و اصول نظری کتاب خود را از آن گرفته است، اما امتیاز او به عنوان بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی عربی در انتخاب مثال‌های کاربردی بخش دوم کتاب است که آن‌ها را در ارتباط با ادبیات تطبیقی عربی انتخاب کرده است؛ بدین منظور ادبیات عربی را محور پژوهش‌هایش

قرار داده و برای نخستین بار رابطه تاریخی آن را با ادبیات سایر ملت‌ها در دوره‌های مختلف تاریخی بررسی نموده است» (همان: ۱۵). البته نویسندگان توضیح نمی‌دهند که ادبیات تطبیقی «عربی» چیست. آیا منظور مقایسه آثار ادبی بین کشورهای عرب‌زبان است؟ آیا اصولاً پدیده‌ای به نام ادبیات تطبیقی فارسی یا انگلیسی یا آلمانی یا روسی وجود دارد؟ چنین موضعی در تناقض آشکار با ماهیت ادبیات تطبیقی است.

در مورد غنیمی هلال که «بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی عربی» معرفی می‌شود، نویسندگان خواسته‌اند آبروداری کنند. گی‌یار کتاب *ادبیات تطبیقی* را در سال ۱۹۵۱ می‌نویسد و دو سال بعد دانشجوی او یعنی غنیمی هلال بخش نظری کتاب او را ترجمه می‌کند - البته بدون آن‌که به کتاب استادش ارجاع بدهد یا حتی از آن نامی ببرد - و بعد مثال‌های کاربردی از ادبیات فارسی و عربی (احتمالاً از پایان‌نامه دکتری‌اش) را بدان می‌افزاید و آن را به نام تألیف چاپ می‌کند. خواننده، بی‌اختیار، به یاد حسین مجیب‌المصری، «پدر ادبیات تطبیقی اسلامی» می‌افتد. و باز خواننده به یاد کتاب *ادبیات تطبیقی* (۱۳۳۲/۱۹۵۳) تألیف جمشید بهنام در ایران می‌افتد که در واقع خلاصه‌ای از کتاب *ادبیات تطبیقی* گی‌یار به زبان فارسی است ولی نام گی‌یار حتی یکبار و حتی در منابع هم برده نشده است. تاریخ چاپ کتاب محمد غنیمی هلال و جمشید بهنام دقیقاً دو سال بعد از چاپ کتاب گی‌یار است (علوی‌زاده ۱۳۹۲). نویسندگان چنین ادامه می‌دهند:

نویسندگان اشاره می‌کنند که از جمله پژوهشگرانی که از تألیفات غنیمی هلال تأثیر پذیرفتند می‌توان به کتاب *عبدالمعطی الصبأ* (۱۹۷۰) اشاره نمود و در مورد کتاب *الصبأ* چنین می‌گویند: «بخش نظری ۵۸ صفحه‌ای کتاب، خلاصه‌ای از بخش نظری کتاب *الادب المقارن* هلال می‌باشد، ولی مؤلف به کتاب هلال ارجاع نداده است» (همان: ۱۶). از قضا تعریف احمد درویش هم شباهت زیادی با تعریف هلال دارد (همان: ۱۷). کتاب *الادب المقارن* حسن جاد حسن «خلاصه‌ای از کتاب هلال است ولی مؤلف به کتاب استادش استناد نکرده است» (همان: ۱۷). طه ندا، شاگرد هلال و از بزرگان ادبیات تطبیقی عربی، در مباحث و روش تحقیق کتاب *الادب المقارن* (چاپ اول بیروت ۱۹۷۳)

می‌تواند نشانه اثرپذیری طه ندا از هلال باشد؛ هر چند طه ندا نه در ضمن پژوهش‌ها و نه در مقدمه کتاب از او سخنی به میان نیاورده و حتی کتاب هلال را جزو منابعش نیز ذکر نکرده است... چه نیکو می‌شد اگر این مؤلف گرانقدر به جای پرداختن به

موضوعات تکراری که هلال آن‌ها را بررسی کرده بود، موضوعات دیگر را بررسی می‌نمود (همان: ۱۸).

در مورد بدیع محمد جمعه و کتاب *دراسات فی الادب المقارن* باز هم «تمام موضوعاتی که هلال پیش از وی بررسی کرده بود، اگر جمعه موضوعات دیگری را به جای این موضوعات تکراری بررسی می‌کرد به ادبیات تطبیقی عربی خدمات شایانی می‌نمود زیرا هلال این موضوعات را پیش از وی به همین روش بررسی نموده و به همین نتایج رسیده بود» (همان: ۲۰). ابراهیم عبدالرحمن محمد در بخشی از کتاب *النظریه و التطبیقی فی الادب المقارن* از هلال استفاده کرده است «البته او نه در مباحث کتاب و نه در منبع آن به آثار هلال در این زمینه اشاره نکرده» (همان: ۲۱). کتاب داوود سلوم با عنوان *دراسات فی الادب المقارن التطبیقی* «خلاصه‌ای مختصر و کوتاه از پژوهش هلال می‌باشد» (همان: ۲۰). خواننده مبهور و انگشت‌به‌دهان باقی می‌ماند که چرا بنیان‌گذاران و بزرگان ادبیات تطبیقی مصری هنگام استفاده از آثار استادان خود هیچ‌گاه نامی از آنها، حتی در منابع، نمی‌برند. ممکن است این تصور غلط در ذهن خواننده شکل بگیرد که تطبیق‌گران عرب‌زبان هر یک به دنبال این بوده‌اند که نام خود را به عنوان بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی ثبت کنند و با استفاده از مناصب سلطه رقبا را از دور خارج سازند.

جالب آنکه نویسندگان مقاله خود به نکته قابل تأمل دیگری نیز اشاره می‌کنند. پس از گذشت هفت دهه هنوز «پژوهش‌های تطبیقی این علم در کشورهای عربی در مرحله جنینی است و پژوهشگران این عرصه در حیطه عملی-تطبیقی، مواضع نظری واضحی نداشتند و نتوانستند در قبال نظریات این علم موضع بی‌طرفی نشان دهند. از این رو این عرصه نیازمند پژوهش‌های جدیدی است که با نظریات معاصر ادبیات تطبیقی هماهنگی داشته باشد» (همان: ۲۳). نویسندگان در صفحه پایانی به عزالدین المناصره استاد دانشگاه فیلا دلفیای اردن اشاره هم می‌کنند که «با جدیدترین تحولات جهانی این رشته که مهم‌ترین آن‌ها مطالعات فرهنگی است، به پیش می‌رود و به افق‌های روشنی چشم دوخته است» (همان: ۲۳). ولی متأسفانه نویسندگان حتی یک مثال از این رویکرد جدید المناصره ارائه نمی‌دهند تا تازگی آن برای خواننده مشخص شود. المناصره (متولد ۱۹۴۶)، شاعر فلسطینی تبار، درجه دکتری ادبیات تطبیقی خود را از دانشگاه صوفیه بلغارستان در سال ۱۹۸۱ اخذ کرد و در دانشگاه‌های چند کشور عربی تدریس کرده است. این شاعر فلسطینی که به اشعار شاعران رمانتیک انگلیسی مانند کیتس و بلیک علاقه‌مند بود از اسطوره‌های کهن عرب در اشعار

خود استفاده کرده و آثار زیبایی آفریده است (به نقل از میرزایی و حیدری: ۱۳۸۸). در زمینه اشعار مناصره پژوهش‌های متعددی در ایران صورت گرفته است ولی نگارنده هیچ تحقیقی از او در زمینه ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی نیافته است. نویسندگان در مقدمه مقاله، نکته قابل تأملی را از قول شفیع کدکنی نقل می‌کنند:

تاریخ‌نویسان، عوامل بسیاری را برای بیداری نوین عربی نام برده‌اند، اما به نظر می‌آید که تمامی این عوامل، به یک عامل، یعنی آشنایی مستقیم یا غیرمستقیم عرب‌ها با غرب برمی‌گردد. زیرا تحولات شعر معاصر عرب تابعی از متغیر آشنایی اعراب با اندیشه غربی و ترجمه نمونه‌های شعری زبان‌های فرهنگی {فرنگی} (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰، ص ۲۹) (همان ۱۸۶).

شفیعی کدکنی در مورد شعر معاصر ایران در کتاب *با چراغ و آینه در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران* (۱۳۹۰) نظر مشابهی دارد.

در خلال مباحث این کتاب، هنگام بررسی روابط بعضی از شعرهای معاصر ایران با شعر فرنگی، بارها و بارها به دفاع از خلاقیت این شاعران ایرانی پرداخته‌ام و اعتراف کرده‌ام که من خود بیش از هر کس دیگری، در عالم شعر و شاعری می‌توانم جزء متهمان به اخذ و اقتباس از شعر دیگر زبان‌ها باشم و چه غم اگر توانسته باشم در این راه در زبان فارسی شعری آفریده باشم که زمانه آن را به عنوان شعر فارسی پذیرفته باشد و الهام‌بخش آن، پاره‌ای از ادبیات سرزمینی دیگر و سخن شاعری در زبانی دیگر باشد (همان: ۲۴).

شفیعی کدکنی رسالت ادبیات تطبیقی را به روشنی بیان کرده است: ما از یکدیگر می‌آموزیم. نقش تعاملی ادبیات تطبیقی در همین آموختن از دیگری و «خلاقیت» فردی است. شوربختانه نوعی گفتمان بیگانه‌هراسی وارد قلمرو ادبیات تطبیقی شده است که ظاهراً شامل تطبیق‌گران عرب نمی‌شود. به عبارت دیگر، اگر همان کلام غربی به عربی بیان و بعد به فارسی ترجمه شود، مجوز عبور می‌گیرد. عبده عبود این نکته را مؤکد می‌کند که آموختن از دیگری امر پس‌سندیده‌ای است. آن‌چه مذموم است تقلید ظاهری و از خودبیگانگی است. عبده عبود (متولد ۱۹۴۲)، پژوهشگر ادبیات تطبیقی سوری، دکترای ادبیات تطبیقی خود را از دانشگاه فرانکفورت آلمان گرفت. او در مقاله «تباهی مضاعف: واقعیت و مشکلات ترجمه آثار آلمانی»، (بی‌تا: ۱۲۳-۱۱۸) چنین می‌گوید:

آلمان سرزمین شاعران و متفکران نامیده شده است. فیلسوفان بزرگی چون کانت، هگل، مارکس و نیچه را در دامن خود پرورده و ادبیات جهانی را با ادیبان بزرگی چون گوته، شیلر، طوماس مان و برشت غنا بخشیده است و صاحب‌نظرانی در روانشناسی و جامعه‌شناسی چون فروید، آدلر، یونگ و ماکس وبر به جهان عرضه داشته؛ و بدینگونه آلمان سهم آشکار و بارز در تطوّر فرهنگ انسانی بر عهده گرفته است (همان: ۱۱۹).

خلیل پروینی نیز در مقاله «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در جهان عرب: نقدی بر الادب المقارن مشکلات و آفاق» اشاره می‌کند که عبود یکی از چهره‌های مؤثر در ادبیات تطبیقی جهان عرب‌زبان است که «با طردنکردن مکتب سنتی فرانسه، به افق‌های جدیدی در ادبیات تطبیقی عربی با هدف بومی‌سازی آن پرداخت که در نوع خود بی‌نظیر است» (۱۳۹۴: ۲۱). چنین برمی‌آید که عبود از اندیشه‌های اروپایی، به‌خصوص آلمانی، تأثیر پذیرفته و توانسته است «افق‌های جدیدی در ادبیات تطبیقی عربی» بگشاید و آن را بومی‌سازی کند. اما چطور؟ از پیچیدگی فرایند «بومی‌سازی»، که در ایران کلیشه‌ای شده است، بگذریم، مثال مشخصی برای این بومی‌سازی «بی‌نظیر» ارائه نشده است. مقاله زیر نمونه دیگری از القانات نظری و مبالغه در بزرگ‌نمایی پژوهشگران عرب‌زبان است.

در «اساطیر ایران در آئینه خواش و دریافت حسین مجیب‌المصری» (جعفرپور و همکاران ۱۳۹۲) نویسندگان از اسطوره‌شناسی تطبیقی، که به زعم آنها با ادبیات تطبیقی پیوستگی دارد، و لزوم شناخت اساطیر ملل اسلامی چنین سخن می‌گویند:

حسین مجیب‌المصری، در سال ۲۰۰۰ با شناخت این فقر پژوهشی با تحقیقی با نام *دراسة مقارنه للاسطوره بین الادب العربی و الفارسی و التركي*، نخستین گام را در تطبیق اسطوره‌ای ایرانی، عربی و ترکی برداشت و شگفتا که هنوز پس از گذشت یک دهه، حتی اشاره‌ای نیز بدان‌ها نشده است. مجیب‌المصری در این پژوهش تطبیقی، هر یک از اساطیر ایرانی، عربی و ترکی را در سه بخش جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهد. هر چند این اثر، هماهنگ با رویکرد نقد اسطوره‌ای قرن بیستم نیست، اما در نقد و سنجش اسطوره‌های ایرانی، دستاوردهای نوینی را در عرصه اسطوره‌شناسی تطبیقی ارائه می‌کند و اسطوره‌های ناشناخته‌ای از اساطیر عربی و ترکی را، با نمونه‌های مشابه ایرانی تطبیق می‌دهد که تا کنون در هیچ پژوهشی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند (همان: ۳-۴).

اهداف این مقاله که پنج نویسنده دارد آن‌قدر وسیع و پراکنده است که به سختی می‌توان بین بخش‌های مقاله ارتباط منسجمی یافت. ظاهراً هدف اصلی مقاله، نشان دادن کارکرد

اسطوره در ادبیات تطبیقی است که نه مجیب و نه نویسندگان مقاله به آن پرداخته‌اند. برای رسیدن به این هدف، نویسندگان به بررسی جایگاه مجیب‌المصری (۱۹۱۶-۲۰۰۴) در اسطوره‌شناسی تطبیقی (فارسی-عربی و ترکی) می‌پردازند اما نویسندگان مشخص نکرده‌اند که بررسی دستاوردهای مجیب‌المصری در حوزه اسطوره‌شناسی ملل اسلامی که در این مقاله شامل مصر، ترکیه و ایران می‌شود، چه ارتباطی با رشته ادبیات تطبیقی دارد. این نویسندگان تلاش واسع دارند که نام مجیب‌المصری را پرآوازه سازند و از او الگویی بسازند تا بعد به کارشان آید. به جملات زیر توجه کنید:

حسین مجیب (۱۹۱۶-۲۰۰۴م) در مصر دیده به جهان گشود. او از سیزده سالگی علاقه فراوانی به ادب عربی و شعر قدیم و جدید آن داشت، به طوری که بسیاری از دیوان‌های نایاب شاعران ادب عربی را در منزل داشت. حسن مجیب در سال ۱۹۳۲ میلادی پس از آشنایی با زبان فرانسه توانست به این زبان شعر بگوید و در سال ۱۹۳۸، از طریق مطبوعات توانست با زبان فارسی نیز آشنا شود. وی پس از تأسیس مرکز مطالعات شرقی در دانشگاه قاهره، به بخش «زبان‌های ملل اسلامی» وابسته به این مرکز که به تحقیق درباره ادبیات فارسی، ترکی و اردو می‌پرداخت، پیوست و توانست از این مرکز، درجه معادل کارشناسی ارشد، دریافت کند. این ادیب مصری پس از مدت‌ها مطالعه، سرانجام به دفاع از رساله دکتری خود، با عنوان فضولی بغدادی (شاعر ترک‌زبان قرن ۱۶م) پرداخت و موفق به کسب درجه دکتری شد (همان: ۱۱).

در ادامه نویسندگان می‌افزایند که مجیب‌المصری عازم ترکیه می‌شود و تحصیلاتش را به پایان می‌رساند و سپس به دانشگاه عین‌الشمس در مصر برمی‌گردد و بخش زبان ترکی را راه‌اندازی می‌کند. او به هشت زبان شرقی و غربی (فارسی، ترکی، اردو، فرانسه، انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی و روسی) تسلط داشته است. تخصص او را «ادبیات تطبیقی اسلامی»، و نه عربی، ذکر می‌کنند و اظهار می‌دارند که بیش از هفتاد اثر تألیف کرده است. «وی با آثار خود، جهان عرب را با ادبیات ملل اسلامی و شاخه‌های آن در سرزمین‌های فارسی‌زبان و ترک‌زبان آشنا کرد و از ادبیات تطبیقی، به‌عنوان ابزاری برای نزدیک کردن ملل مسلمان به یکدیگر بهره برد» (همان: ۱۲). علاوه بر همه اینها او اولین عرب‌زبانی است که در ادبیات ترکی درجه دکتری گرفته است و در مورد تاریخ ادبیات ترکی کتابی هم نوشته است و دیوان شعری هم به زبان ترکی دارد و هم اشعاری را از ترکی به عربی ترجمه کرده است. «چنین سابقه‌ای، او را به «پدر ادبیات تطبیقی اسلامی» نامور کرده است» (همان: ۱۲). سپس

نویسندگان عنوان بیش از بیست اثر از هفتاد اثر او را از ۱۹۴۸ تا ۲۰۰۳ نام می‌برند که به نظر نمی‌رسد ارتباطی با ادبیات تطبیقی داشته باشد. جالب اینکه با این همه شهرت، پژوهشگران ادبیات تطبیقی بنام عرب‌زبان هم‌چون حسام‌الخطیب (۱۳۹۰)، استاد سوری تبار ادبیات تطبیقی در دانشگاه قطر در «ادبیات تطبیقی در کشورهای عرب‌زبان: تاریخچه و جریان‌های اصلی تا پایان دهه ۱۹۸۰»، فریال جبوری غزول (۱۳۹۳)، استاد عراقی تبار ادبیات تطبیقی و سردبیر بنیان‌گذار نشریه *الف: مجله بوطیقای تطبیقی* در دانشگاه امریکایی قاهره، در «ادبیات تطبیقی در جهان عرب»، محمد سعید جمال‌الدین (۱۳۸۹) در *ادبیات تطبیقی: پژوهشی در ادبیات عربی و فارسی و عبدالنبی اصطیف* (۱۳۹۵) در *ادبیات تطبیقی در جهان عرب و بسیاری از پژوهشگران ایرانی هیچ یک به نام حسین مجیب‌المصری و نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی* او اشاره نمی‌کنند. حیدر خضری، عضو هیئت علمی دانشگاه ماردین آرتوکلو ترکیه در «کتاب‌شناسی کتاب‌های نظری ادبیات تطبیقی در کشورهای عربی و ایران از آغاز تا سال ۱۳۹۲ ه.ش/۲۰۱۲م» اشاره می‌کند که اساساً «این تلاش در زمینه نظریه‌پردازی درباره آنچه به عنوان ادب المقارن الاسلامیه (ادبیات تطبیقی اسلامی) مطرح شده» (همان: ۱۷۲) اشتباه است.

پنج نویسنده این مقاله هم مانند مجیب‌المصری نمی‌دانند که کاربست نقد اسطوره‌ای در شعر شاعری در قلمرو پژوهش‌های ادبیات تطبیقی نمی‌گنجد. بدین سان، مشخص می‌شود که مجیب‌المصری در خوش‌بینانه‌ترین نگاه اثری بی‌قواره و نامعتبر در حوزه اسطوره‌شناسی تطبیقی برجای گذاشته است و نه ادبیات تطبیقی. مجیب ترک‌شناس است. پایان نامه دکتری‌اش درباره شاعر ترک‌زبان قرن شانزدهم است و دانش‌آموخته رشته زبان و ادبیات ترکی از ترکیه است و بعد رئیس گروه زبان ترکی دانشگاه الشمس در مصر می‌شود. آثاری که از آن نام برده‌اند همه به زبان مادری او، زبان عربی، است هر چند به هشت زبان شرق و غرب تسلط دارد ولی هیچ مقاله‌ای از او به هیچ زبان دیگری در دسترس نیست. مجیب زبان فارسی را از طریق خواندن مطبوعات فارسی‌زبان در مصر و فرانسه را از دایه‌اش فرامی‌گیرد و بعد هم در شانزده سالگی به زبان فرانسوی شعر می‌سراید. نویسندگان مقاله بالا هم چنین ادعا می‌کنند که مجیب‌المصری بر اسطوره‌های فارسی و ترکی و عربی اشراف دارد و فصل آخر کتاب مورد اشاره به «شناسایی اسطوره‌های ترکان در سه بخش دینی، قهرمانی و اسطوره در شعر ترکی معاصر اختصاص دارد» (همان: ۱۳). «جامعیت و علمی‌بودن این اثر با نگاه محققانی که به هشت زبان اشراف دارد و ۵۶ سال از حیات علمی

و پژوهشی خود را در ادبیات تطبیقی به سرآورده است، دوچندان می‌شود» (همان: ۱۳). «...» اما مؤلف هر جا که توان علمی وی یاری کرده است، اسطوره‌های عربی و ترکی را با نمونه‌هایی از اساطیر ایران تطبیقی داده و در این راه هرچند، گاه به خطا رفته، دستاوردهای نو و مهمی را عرضه کرده است» (همان: ۱۳-۱۴). نویسندگان می‌افزایند که مجیب «...حتی به نقد آرای نابجای دیگر محققان در مورد اساطیر ایران می‌پردازد و آن‌ها را رد می‌کند» (همان: ۱۴). و بلافاصله می‌افزایند

هر چند اسطوره‌شناسی حسین مجیب‌المصری هماهنگ با رویکرد روشمند اسطوره‌شناسان قرن بیستم نیست، اما اهمیت گفتار وی زمانی آشکار می‌شود که به نقد اساطیر ایرانی و تطبیقی آن‌ها می‌پردازد و در این مسیر به نکات، رویدادها و شخصیت‌هایی اشاره دارد که تا کنون در هیچ یک از پژوهش‌های دیگر، اعم از فارسی و عربی، مورد توجه قرار نگرفته‌اند،... (همان: ۱۴).

اما هیچ‌گاه در مقاله به این نکات جدید، کوچک‌ترین اشاره‌ای نمی‌شود. نویسندگان، که به نظر می‌رسد توصیفات مبالغه‌آمیز خود را در مورد مجیب فراموش کرده‌اند، در ادامه مقاله چنین می‌گویند:

در واکاوی نظریات حسین مجیب‌المصری در مورد اساطیر ایران، به‌ویژه بازشناسی آنان در آثاری مانند *شاهنامه* و *اوستا* متوجه برخی تناقضات و داوری‌های یک‌جانبه‌ای شدیم که ممکن است برخاسته از تعصب عربی یا نبود شناخت صحیح و جامع باشد که به هر روی ضرورت معرفی و نقد نظریات وی در مورد اساطیر ایران را دوچندان می‌کند». از اطلاعات داده شده به این نتیجه می‌رسیم که مجیب، اسطوره‌شناس تطبیقی است که رویکرد روشمند و به‌روزی در این حوزه ندارد. در سخنانش تناقضاتی وجود دارد و داوری‌های یک‌جانبه می‌کند و از همه بالاتر «تعصب عربی» دارد و شناخت صحیح و جامع هم ندارد ولی جهان عرب را با ادبیات ملل اسلامی (در اینجا ادبیات ترکی و فارسی) آشنا ساخت و بدین سان از «ادبیات تطبیقی، به عنوان ابزاری برای نزدیک ساختن ملل مسلمان به یکدیگر بهره برد (همان: ۱۲).

نویسندگان معتقدند که مجیب‌المصری وقتی به اسطوره آفرینش در ایران می‌رسد، کارش ناقص است. «... یعنی جزئیاتی را از آغاز و اواسط این اسطوره می‌کاهد، توصیف خود را از یک اسطوره، عامیانه جلوه می‌دهد و حتی مطالبی را بدان اضافه می‌کند، به گونه‌ای که نمی‌توان آن را اسطوره اصیل روایت‌شده در اوستا دانست و در پایان به انتقاد از نقل

ناقص خود می‌پردازد و به کنایه ایرانیان را داستان‌پرداز، خیال‌پرور و دروغگو می‌خواند و در مقابل، اعراب را حقیقت‌گرا می‌داند» (همان: ۲۰). جالب آنکه در این بخش مجیب‌المصری از اسطوره آفرینش نزد اعراب سخن نمی‌گوید. «نکته جالب توجه در بررسی تطبیقی حسین مجیب، نپرداختن به موضوع آفرینش در اسطوره‌های عربی است که علت آن بر نگارندگان پوشیده است» (همان: ۱۸). در بخش بعدی نویسندگان قهرمانان اسطوره‌ای را عمدتاً در فارسی و ترکی مقایسه می‌کنند و اظهار می‌دارند:

در این رهگذر خواننده از اینکه حسین مجیب، اوغوز را به پیامبر اسلام^(ص) (شخصیتی تاریخی) تشبیه می‌کند، متعجب می‌شود (مجیب، ۲۰۰۰: ۲۸۱-۲۸۰) و این پرسش پیش می‌آید که چرا با شناخت ژرفی که حسین مجیب از اساطیر و ادبیات فارسی دارد، این قهرمان را با اسفندیار، مروج بزرگ دین زردتشتی تطبیق نمی‌دهد و نمی‌سنجد؟ پاسخ و به عبارت دیگر، احتمالی که وجود دارد، با اندک تورقی برای مخاطب ریزبین حاصل می‌شود؛ حسین مجیب‌المصری، کیش زردتشتی را به‌عنوان یک دین و آیین راستین قبول ندارد و بارها به‌صورت مستقیم یا کنایی آن را دروغی، ادعایی و خیالی می‌انگارد و به دلیل چنین باوری به اسفندیار نیز نمی‌پردازد که هر چند چنین باوری، از محققانی است که به دنبال وحدت و نزدیک ملل اسلامی است (پروینی، ۱۳۸۹: ۷۱-۷۰)

نویسندگان به بررسی آرای مجیب ادامه می‌دهند و اشاره می‌کنند که نگرش مجیب به اساطیر ایرانی «سطحی» و «ظاهری» بوده است و به گفتار نویسندگانی استناد کرده است که همچون او می‌اندیشیده‌اند (همان: ۳۵). خلاصه کلام در آخرین بند مقاله آمده است: «حسین مجیب‌المصری تصور جامعی از پیکره و ساختار اسطوره نداشت و با تکیه بر اساطیر عرب و محور قراردادن آن‌ها، اسطوره را بر محک واقعیت و منطقی بودن می‌سنجید. او مرز میان اسطوره و تاریخ را بر پایه همین تصور نادرست، نادیده می‌گرفت و تمایز و تفاوتی میان آن دو قائل نبود» (همان: ۳۹).

اینجا خواننده با معمای پیچیده‌ای روبه‌رو می‌شود: چگونه پژوهشگری متعصب و نژادپرست، همچون مجیب، می‌تواند «پدر ادبیات تطبیقی اسلامی» باشد و دو ملت مسلمان را به هم نزدیک کند؟ حال متوجه می‌شویم که چرا مجیب، هیچ‌گاه در دایره ادبیات تطبیقی حتی در کشورهای ادبی جدی گرفته نشده است. چگونه چنین پژوهشگری با این دانش ناقص و زمینه اندیشگانی می‌تواند حدود یک میلیارد و اندی مسلمانان کشورهای اسلامی را از طریق ادبیات به هم نزدیک کند؟ پس چرا شماری از پژوهشگران ایرانی این همه

دربارهٔ مجیب غلو کرده‌اند؟ اگر مجیب به هشت زبان شرقی و غربی تسلط داشته، چرا دست‌کم به چند منبع معتبر فارسی رجوع نکرده است؟ آیا انتظار داریم علی‌رغم تمام این تناقضات، خواننده بپذیرد که مجیب‌المصری «پدر ادبیات تطبیقی اسلامی» است؟ آیا این تلاشی برای مسلط‌ساختن گفتمانی هژمونیک در خدمت گروهی خاص و به‌حاشیه‌راندن صداهای دیگر نیست؟

در «واکاوی‌های ریشه‌های ادبیات تطبیقی در ادبیات قدیم عربی» (پروینی و محمدی رکعتی، ۱۳۹۲) نویسندگان می‌گویند: «این مقاله کوشش دارد از طریق بررسی برخی از آثار جاحظ، ابوالفرج اصفهانی، ابن‌قتیبه، ابن‌ندیم، ابن‌اثیر، شروح دیوان متنبنی و بیرونی، به واکاوی نشانه‌های ادبیات تطبیقی در ادبیات و نقد عربی قدیم پردازد» (همان: ۲۵). نویسندگان می‌افزایند «... در عصر جاهلی و صدر اسلام، نشانی از ادبیات تطبیقی وجود نداشته است...» (همان: ۲۸) و سپس در توجیه ضرورت چنین مقاله‌ای می‌افزایند: بدون شک، تحول و پیشرفت ادبیات تطبیقی در کشورهای اسلامی، بدون واکاوی میراث کشورهای اسلامی در این زمینه امکان‌پذیر نخواهد بود» (همان: ۲۷). اگر ادبیات تطبیقی بررسی روابط ادبیات ملی با ادبیات بیگانه است، واکاوی درون ادبیات عربی قدیمی برای یافتن «ادبیات تطبیقی» امری بی‌ثمر می‌نماید. اگر هدف این است که بگوییم در ادبیات عربی قدیم شواهدی در دست است که شاعران ملی از سر تفاخر و برتری‌جویی با هم مقایسه می‌شده‌اند، اول این که این سخن جدیدی نیست و جز خودبزرگ‌بینی و خودستایی چیز دیگری نبوده است. دوم این که این گونه سنجش و مقایسه را نمی‌توانیم از نظر علمی «ادبیات تطبیقی» بنامیم. پس این چگونه میراثی است و بررسی آن چه مشکلی را حل می‌کند؟ این تناقضات خواننده را سرگردان می‌کند. نویسندگان در بخش بعدی مقاله به «سنجش ادبی خارج از ادبیات عربی» می‌پردازند و از جاحظ (۱۵۹-۲۵۵) سخن به میان می‌آورند و نشانه‌هایی از ادبیات تطبیقی را در آرای وی می‌بینند. جاحظ ادبیات چهار ملت عرب، فارس، هند و روم به صورت تطبیقی مقایسه می‌کند و «معتقد است که عرب‌ها در فن سخنوری و خطابه، از دیگر ملّت‌های آن زمان قوی‌تر بودند» (همان: ۳۰). یا یونانی‌ها در فلسفه و منطق مشهور بودند ولی ارسطو در سخنوری ضعیف بود. یا فارس‌ها در معانی و مفاهیم و سخنان پر معنا قوی هستند ولی نه در سخنوری و سخن‌پردازی (همان: ۳۱). از نظر نویسندگان جاحظ دربارهٔ ترجمه هم که شاخهٔ مهمی از پژوهش‌های ادبیات تطبیقی معاصر است، صاحب‌نظر است آنجا که می‌گوید: «شعر قابلیت ترجمه را ندارد و جایز

نیست که ترجمه شود و هرگاه که ترجمه شود، نظم و وزن آن از بین می‌رود و زیبایی‌اش را از دست می‌دهد. از نظر جاحظ، ترجمه نثر ساده‌تر از ترجمه شعر است» (همان: ۳۲). آیا با استناد به این قضاوت‌های کلی و سطحی می‌توان جاحظ را از پیشگامان ادبیات تطبیقی شمرد؟ نویسندگان کتاب *المثل السائر* ضیاءالدین ابن اثیر (۲۵۸-۳۳۷) را هم از نمونه‌های مقایسه شعر عربی و شعر فارسی برمی‌شمارند. ابن اثیر

معتقد است که شاعر عرب‌زبان بر خلاف شاعر فارسی، در سرودن شعرهای طولانی ضعیف است... ولی ادبیات فارسی «من عجم‌ها را مشاهده کردم که در این امر بهتر از عرب‌ها هستند. شاعر عجم، کتابی از اول تا آخر به شعر تألیف می‌کند (همان: ۳۲)

. بعد از ابن قتیبه (۱۷۶-۲۱۳) و ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴-۳۵۶) مثالی آورده می‌شود و سپس نوبت به کتاب *الفهرست* ابن ندیم (متوفی ۳۸۵) می‌رسد در کتابش «نشانه‌های ارزشمندی در مورد ادبیات تطبیقی وجود دارد» (همان: ۳۴) آنجا که می‌گوید فارس‌ها اولین کسانی بودند که «داستان حیوانات را تألیف کردند... و بعد عرب‌ها آن را به زبان عربی منتقل کردند» (همان: ۳۴). ابوریحان بیرونی (متوفی ۴۰۴) «از جمله نویسندگان عربی است که می‌توان نشانه‌های ادبیات تطبیقی را در آثارش و بویژه در کتاب مشهورش *فی تحقیق ماللهند* مشاهده کرد» (همان: ۳۵).

نویسنده در بررسی برخی موارد و به ویژه در بخش نحو و شعر فارسی علاوه بر بررسی دستور و شعر هندی، به مقایسه آن با نحو و شعر عربی می‌پردازد که این نمونه یکی از بهترین نمونه‌های ادبیات تطبیقی در قدیم است (همان: ۳۵).

نویسندگان مشخص نکرده‌اند با کدام استدلال علمی می‌توان مقایسه نحو شعر فارسی و عربی و هندی را در حوزه ادبیات تطبیقی جای داد؟ اما نتیجه‌گیری مقاله باعث بهت و گمراهی بیشتر خواننده می‌شود:

هر چند تلاش‌های انجام‌شده به دلیل ذوقی بودن و استناد به موارد جزئی و صدور حکم کلی نمی‌تواند به صورت علمی و امروزی وارد حوزه ادبیات تطبیقی شوند ولی نمونه بارز و عالی از ریشه‌های ادبیات تطبیقی به عنوان یک مفهوم را در ادبیات و نقد عربی قدیم نشان می‌دهند (همان: ۳۷).

نویسندگان در این مقاله تلاش می‌کنند، ثابت کنند که نشانه‌های بارز و علمی ادبیات تطبیقی از قرن هفتم میلادی در میان فضایی عرب‌زبان به چشم می‌خورد و لذا می‌شود آن‌ها

را پیشگامان ادبیات تطبیقی در جهان شمرد هر چند آثارشان هیچ یک با معیارهای علمی ادبیات تطبیقی مطابقت ندارد و عمدتاً کلی‌گویی و موازنه است. این نمونه دیگری از تلاشی است برای تحمیل نظریه‌ای خاص بر متنی که ماهیتاً به آن نظریه تن نمی‌دهد.

در «نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی: گامی مهم در راستای آسیب‌زدایی از ادبیات تطبیقی» (پروینی، ۱۳۸۹) نویسنده بحث خود را با تعریفی از دو مکتب فرانسوی و امریکایی ادبیات تطبیقی آغاز می‌کند و با الهام از اقبال لاهوری در صدد است که نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی را که پژوهشگران مصری همچون حسین مجیب‌المصری و طه ندا مطرح کرده‌اند ولی «متأسفانه هم در بخش نظری و هم در بخش عملی راهشان ادامه پیدا نکرد» مجدداً مطرح و زوایای آن را بشناساند (همان: ۵۵). البته طه ندا همین مطلب را در کتاب *ادبیات تطبیقی* (۱۹۷۳)، دو دهه قبل از مجیب، ادا کرده است:

آن‌گاه که درس ادبیات تطبیقی را به دانشجویان و تحصیلکردگان خود ارائه می‌دهیم (البته به‌جز گروه اندکی که در ادبیات غرب تخصص دارند) سزاتر آن است که شیوه [تأکید از من است] دیگری اتخاذ کنیم. باید با رعایت اصول پژوهشی به ملت عرب و دیگر ملت‌هایی بنگریم که با یکدیگر درآمیخته، سخت پیوند خوردند و با همکاری متقابل و اتحاد، جامعه بزرگ اسلامی بزرگی را تشکیل دادند؛ آن‌گاه به حاصل این ارتباط و اختلاط در شیوه‌های زندگی، اندیشه و ابزار بیان پردازیم (همان: ۱۲).

ندا از «شیوه» جدیدی سخن می‌گوید و نه «نظریه». ولی نویسنده مقاله «نظریه» را مؤکد می‌کند و در ادامه می‌افزاید:

البته مطالعه روابط و مناسبات میان ادبیات شرق مخصوصاً ادبیات ملل اسلامی با ادبیات غرب هم خالی از لطف نیست و فوائد زیادی دارد، اما مطمئناً مقایسه روابط و مناسبات ادبیات ملل غرب با یکدیگر برای دانشجویان ایرانی که در دپارتمان‌های زبان‌های خارجی به پژوهش‌های تطبیقی می‌پردازند، ضرورتی ندارد؛ لذا از این خاستگاه است که نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی مطرح می‌شود» (همان: ۶۱).

نویسنده به باور خود به سه تن از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان و شخصیت‌های مهم قرن بیستم جهان اسلام اشاره می‌کند که بر استفاده از ادبیات «به عنوان وسیله‌ای برای تفاهم و تعامل مشترک میان ملل اسلامی» تأکید نموده‌اند (همان: ۶۱). یکی از این سه تن محمد اقبال لاهوری، «شاعر، فیلسوف، سیاستمدار و فیلسوف مسلمان هندی» (همان: ۶۱) است.

دومین شخصیت طه ندا «از استادان برجسته زبانهای شرقی و ادبیات تطبیقی مصر و بیروت» است. نویسنده سپس از قول طه ندا چنین نقل می‌کند: «نگارنده معتقد است که در آینده، دو ملت ایران و عرب، ارتباط مستحکمی خواهند داشت و اگر یکی از این دو، منکر حقیقت فوق باشد، این امر به منزله آغاز مشکلات و سختیها خواهد بود» (همان: ۶۸).

سومین شخصیت حسین مجیب‌المصری است که نویسنده مقاله ابتدا مختصری از زندگی‌نامه و عناوین آثار او را بازگو می‌کند. و سپس می‌افزاید:

... لقب پدر ادبیات تطبیقی اسلامی براننده چنین شخصیت کم‌نظیری است، چرا که او با نگاه بی‌طرفانه [!] و برخورد علمی با مسائل به عنوان یک مسلمان وحدت‌گرا، در طول عمر خود کوشید که از ادبیات ملل اسلامی و تطبیق عملی و مقایسه آنها با یکدیگر، در جهت همگرایی ملت‌های مسلمان استفاده کند و در این مسیر نیز تا حدود زیادی موفق بوده است.

...پیش از پرداختن به ضرورت توجه به ادبیات تطبیقی اسلامی، باید به این نکته اشاره شود که دکتر مجیب‌المصری در هیچ‌یک از آثار خود به بررسی مسائل نظری ادبیات تطبیقی و مکتب‌های آن پرداخته است. این امر، بی‌گمان، علتی اساسی در غفلت یا کم‌توجهی تطبیق‌گران عرب نسبت به وی و ضعفی آشکار در پژوهش‌های عملی اوست... مکاتب ادبی موجود در ادبیات معاصر غرب... با الهام از اندیشه‌ها و فلسفه‌های مادی و الحادی، نمونه‌ای از ادبیات منحرف و فاسد را در قالب شاهکارهای ادبی به جهانیان عرضه کرده که در سرتاسر جهان باعث حیرت و گمراهی مردم شده است (همان: ۷۶-۷۱).

از نظر نویسنده، ادبیات تطبیقی در غرب «نخبگان را از چاله به چاه» انداخته و بر «مشکلات فکری و اعتقادی آنها» افزوده است و نتیجه می‌گیرد که «ادبیات اسلامی در درجه اول و ادبیات تطبیقی اسلامی در درجه دوم، می‌تواند جایگزین و بدیلی بسیار مهم برای ملت‌های اسلامی باشد» (همان: ۷۶). نویسنده در نتیجه‌گیری مقاله می‌افزاید:

... با توجه به اصول، روش‌های علمی، ابزار و امکانات موجود در علم ادبیات تطبیقی، می‌توان نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی را با محوریت بررسی روابط و مناسبات آثار ادبی ملل اسلامی خواه بر اساس اصل تأثیرگذاری و تأثیرپذیری؛ خواه بر اساس اصل تشابه میان آنها- با تکیه بر همان اصول و روشها با قدرت و اطمینان خاطر مطرح کرد (همان: ۷۷).

طرح ایده و نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی، به معنای نفی و انکار بررسی روابط و مناسبات ادبیات ملل اسلامی با سایر ملل نیست و نیز معنای آن، چشم‌پوشی از تجارب، ذوق‌ها، مکاتب و نوآوری‌های هنری و ادبی معاصر نیست، بلکه در یک کلمه هدف آن پرهیز از خودبیگانگی و غربزدگی و تکیه بر هویت تاریخی، فرهنگی، عقیدتی و ادبی ملل اسلامی و ترسیم آینده روشن در عرصه پیچیده فرهنگ، هنر و ادبیات است (همان: ۷۸).

مشخص است که منظور نویسنده از «نظریه» ادبیات تطبیقی اسلامی، نظریه در چارچوب علمی نیست بلکه صرفاً حوزه‌ای در پژوهش است. پس طه ندا و مجیب‌المصری با استفاده از همان نظریه‌های فرانسوی و امریکایی به مطالعه ادبیات ملل اسلامی، یا دقیق‌تر بگوییم «عربی»، پرداخته‌اند. از قضا سه دانشگاه معتبر کشور مسلمان ترکیه رشته ادبیات تطبیقی را راه‌اندازی کرده و تا مقطع دکتری هم به پیش رفته‌اند. در جمهوری آذربایجان هم رشد و توسعه ادبیات تطبیقی شایان توجه است. به قول عبدالنبی اصطیف در کتاب *ادبیات تطبیقی در جهان عرب* عده‌ای از پژوهشگران عرب تصور می‌کنند:

...تدریس، تألیف و نوشتن و گرفتن لقب پژوهشگر ادبیات تطبیقی ایجاد شهرت» (۱۳۹۵: ۴) می‌کند و «اهمیت فراوانی برای نویسنده‌اش به ارمغان می‌آورد؛ بنابراین همه پژوهشگران باید به هر طریقی وارد این وادی شوند و هر پژوهشی که انجام می‌دهند، رنگ و بویی از تطبیق داشته باشد. در نتیجه، عده زیادی از پژوهشگران، بدون داشتن شایستگی‌های لازم، وارد این زمینه تخصصی شده‌اند... (همان: ۴). در ایران هم متأسفانه وضع به همین گونه بوده است (همان).

۵. فرجام سخن و نگاهی به آینده ادبیات تطبیقی در ایران

روش تحقیق ادبیات تطبیقی در ایران من‌عندی و خودسرانه است و در چنبره مطالعات تأثیر و تأثر و تشابهات بی‌ملاط گرفتار آمده است. علاوه‌براین، چون بازار نقد، کساد است و با هم رودرپایستی و بده‌وبستان و ده‌ها ملاحظات غیرعلمی دیگر داریم، این مسیر غلط را هم‌چنان ادامه یافته است.

ما هنوز نپذیرفته‌ایم که ادبیات تطبیقی تک‌رشته‌ای نیست و ساختار آن ترکیبی از گروه‌های ادبیات ملی، ادبیات خارجی و رشته‌های هنری و علوم انسانی است. بدون شک، ادبیات غنی فارسی به مثابه یکی از ارکان هویت ملی ایرانیان بخش جدانشدنی و حیاتی

ادبیات تطبیقی در ایران است ولی محدود ساختن آن به ادبیات فارسی و یک ادبیات دیگر، یا هر دو ادبیات دیگری، کارساز نیست و با ماهیت تعاملی و خودبازتابندگی ادبیات تطبیقی در تناقض آشکار است. ادامه چنین سیاستی نه تنها به شکوفایی ادبیات غنی فارسی در جهان ادبیات کمک نمی‌کند بلکه باعث انزوای ادبیات این سرزمین کهن در گستره جهانی خواهد شد.

نگارنده در مقاله «آموزش ادبیات انگلیسی یا ادبیات جهان به انگلیسی در دانشگاه‌های ایران» (۱۳۹۳) به این نکته اشاره کرده است که دوران ادبیات اروپامحور به سرآمده است و باید به ادبیات جهان به معنای وسیع آن پرداخت. «ادبیات جهان فرصت شنیدن صداهای خاموش شده را فراهم می‌آورد. اصولاً ادبیات پیوندی انسانی و جهانی است. باید از طریق ادبیات هم خودمان را بشناسیم، و هم دیگری را و هم خود را به دیگران بشناسانیم» (همان: ۴۱).

گرایش‌های هیجانی و ناگهانی بدون پشتوانه تئوریک و بسترسازی علمی در دانشگاه‌ها متأثر از جو غالب است و نه مبتنی بر نیازهای علمی جامعه. در سال‌های اخیر راه‌اندازی علوم بین‌رشته‌ای، به خصوص در علوم انسانی، ظاهراً در اولویت قرار گرفته است ولی در عمل به دلیل اضطراب رقابت در پیچ‌وخم دیوان‌سالاری فراموش می‌شود.

ادبیات تطبیقی در ایران امروز سطحی‌نگر، تقلیل‌گرا، خودبزرگ‌بین، خودمحوربین، پریشان، بدون پشتوانه تئوریک، بدون قلمرو، بدون استاد، بدون برنامه‌ریزی، بدون روش علمی، دلخواهی و تابعی از گفتمان سطحی‌نگر و امتیاززده فضای آکادمیک روز شده است. سیاست «تا تنور داغ است نان را بچسبان» جای گفت‌وگو و بحث و فحص علمی را گرفته است. بیشتر نشریات دانشگاهی ادبی ایران پُر شده است از مقالات دانشجویان کارشناسی ارشدی که قصد دارند به دوره دکتری راه پیدا کنند یا دانشجویان دکتری که برای گرفتن مجوز دفاع از پایان‌نامه باید یک یا دو مقاله چاپ کنند. در این میان آنهایی که علاقه و تخصصی دارند دیگر دل‌ودماغ نوشتن ندارند و، بدین‌سان، میدان برای کم‌مایه‌ها باز شده است.

با ظهور نظریه‌های جدید، ماهیت رشته ادبیات تطبیقی دگرگون شده است و پژوهشگران این رشته به دنبال حوزه‌های تازه‌ای مانند ادبیات و محیط زیست، ادبیات و جهانی‌شدن، ادبیات و حقوق بشر، ادبیات و مطالعات فرهنگی، ادبیات و حافظه فرهنگی، ادبیات مهاجرت، ادبیات و علوم انسانی دیجیتال، ادبیات و تروریسم هستند. در ایران سلطه

بلامنازع گفتمان گرایش ادبیات تطبیقی فارسی - عربی مانع راه اندازی و ورود این رشته به حوزه‌های جدید شده و با استفاده از اهرم‌های قدرت در مرکزیت قرار گرفته و صداهای دیگر را به حاشیه رانده است. گرایش ادبیات تطبیقی در دامن یک ادبیات مادر به خودی خود هیچ ایرادی ندارد ولی نباید جای مادر را بگیرد. وقتی فقط به گرایش ادبیات تطبیقی در گروه خاصی مجوز می‌دهیم، نه تنها دیگران را به حاشیه رانده‌ایم، بلکه خودمان را از تعامل با آنها محروم ساخته‌ایم. شوربختانه هنوز مرز میان رشته و گرایش را تبیین نکرده به دنبال کسب امتیاز هستیم. راه‌حل‌های ساده‌انگارانه، انحصارگرایانه و تک‌مرکزی هرگز راهگشا نیستند. ما به تعامل با یکدیگر نیاز داریم. بسیاری از مقالات ادبیات تطبیقی نشریات فارسی امروز را باد خواهد برد.

امروز ادبیات تطبیقی در ایران با بحرانی جدی روبه‌رو است و تعطیلی آن به از ادامه آن است. نظام آموزشی ما، بدون تعارفات و توجیهات کلیشه‌ای، تک‌مرکزی است. در حال حاضر این رشته در فضای آکادمیک ما با انسداد گفتمانی روبه‌رو است و سخت نقدناپذیر و اسیر سنگواره‌های ذهنی است. باید صادقانه اعتراف کنم که در طول سالیان گذشته ساده‌لوحانه خوش‌بین بوده‌ام؛ چون تصور می‌کردم که عاقبت ادبیات تطبیقی با هر مشقتی راه خود را از میان کوره‌راه‌ها پیدا خواهد کرد ولی افسوس که اندک کوشش‌هایم - البته کشاکش‌هایم و نویدهای بسیارم به دانشجویانم - بی‌ثمر ماند و باد هوا شد.

به پایان رسیدیم/ اما نکردیم/ آغاز فروریخت پرها نکردیم پرواز

(شفیعی کدکنی)

پی‌نوشت‌ها

۱. با یاد روان‌شاد استاد ابوالحسن نجفی، «سفر تو کردی و من در وطن غریب شدم
۲. نقل قول‌های متعددی از مقالات ادبیات تطبیقی فارسی در این جستار آورده‌ام که در آنها رسم‌الخط و شیوه نگارش مجله و نویسندگان، درست یا نادرست، به همان شیوه رعایت شده است.

کتاب‌نامه

ابراهیمی کاوری، صادق و رحیمه جولانیان (۱۳۸۷). «مقایسه موضوعی وصف طبیعت در شعر فارسی و عربی». فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دوره دوم، شماره پنجم: صص ۹-۳۱.

احمدی چناری، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۹۲). «گریز از واقعیت در شعر سهراب سپهری و نازک‌الملائکه». *فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی، سال چهارم، دوره جدید، شماره یازدهم: صص ۱-۱۷)*.

اصطیف، عبدالنبی (۱۳۹۵). *ادبیات تطبیقی در جهان عرب*. ترجمه و با نظارت حجت رسولی. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

الداغی، آیتا (۱۳۹۴). «رومانتیسیم اجتماعی در اشعار نازک‌الملائکه و فروغ فرخزاد». *مطالعات زبانی- بلاغی، سال ۶، شماره ۱۱: صص ۷-۲۲*.

امن‌خانی، عیسی (۱۳۹۱). «تب تند باختین در ایران». *نقد ادبی*. س ۵، ش ۱۹: صص ۱۹۱-۱۹۷.

امن‌خانی، عیسی (۱۳۹۵). «نقد نظریه‌زدگی: کاربست نادرست نظریه‌ها با تأکید بر مقالات مربوط به آراء باختین». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ش ۴۰: صص ۱۵۵-۱۸۵.

امن‌خانی، عیسی و مونا علی‌مددی (۱۳۹۱). «درد یا درمان: آسیب‌شناسی کاربرد نظریه‌های ادبی در تحقیقات معاصر». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. سال ۹، شماره ۳۶ و ۳۷: صص ۵۱-۷۵.

انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۸۹). «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی. دوره اول، شماره ۱: صص ۶-۳۳.

انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۹۳). «آموزش ادبیات انگلیسی یا ادبیات جهان به انگلیسی در دانشگاه‌های ایران؟». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*. دوره ۱۹، شماره ۱: صص ۲۵-۴۴.

بهادری، رقیه (۱۳۹۱). «ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های جهان». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دروه سوم، شماره دوم: صص ۱۷۹-۲۰۵.

بهبودی، منیژه (۱۳۸۶). «ابهام در زبان فارسی و انگلیسی (با نگاهی تطبیقی به ترتیب واژه‌ها و گروه اسمی)». *فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی*. دوره اول، شماره سوم: صص ۹-۲۰.

بهره‌مند، شیما (۱۳۹۴). «گفت‌وگو با ابوالحسن نجفی در بستر بیماری». *روزنامه شرق*، یکشنبه ۲۹ آذر ۱۳۹۴، سال سیزدهم، شماره ۲۴۷۴: صص ۱ و ۱۴.

پروینی، خلیل (۱۳۹۴). «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در جهان عرب: نقدی بر *الادب المقارن مشکلات و آفاق*». *پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پانزدهم، شماره اول: صص ۲۱-۳۷.

پروینی، خلیل (۱۳۸۹). «نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی: گامی مهم در راستای آسیب‌زدایی از ادبیات تطبیقی». *مجله‌ی ایرانی زبان و ادبیات عربی*. شماره ۱۴: صص ۵۵-۸۰.

پروینی، خلیل و نعیمه پراندوجی (۱۳۸۹). «محمد غنیمی هلال و جایگاه او در ادبیات تطبیقی عربی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*. دوره اول، شماره چهارم: صص ۱-۲۶.

پروینی، خلیل و دانش محمدی رکعتی (۱۳۹۲). «واکاوی‌های ریشه‌های ادبیات تطبیقی در ادبیات قدیم عربی». *کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی میان فارسی-عربی)*. سال سوم، شماره دهم: صص ۲۵-۳۹.

- جعفرپور، میلاد و همکاران (۱۳۹۲). «بازخوانی دو اسطوره ترکی «قیزیل آلما» و «ارگنه قون» در شعر ضیا گوک آلف از نظرگاه حسین مجیب المصری». فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی). دوره ۴، شماره ۱۱: صص ۵۵-۸۱.
- جعفرپور، میلاد و همکاران (۱۳۹۲). «اساطیر ایران در آیین خوانش و دریافت حسین مجیب المصری». پژوهش‌های ادبیات تطبیقی. دوره اول، شماره ۱: صص ۳-۴۶.
- جمال‌الدین، محمدسعید (۱۳۸۹). ادبیات تطبیقی: پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی. ترجمه سعید حسام‌پور و حسین کیانی. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- حبیبی، علی اصغر و همکاران (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی درونمایه‌های اجتماعی مشترک در شعر فروغ فرخزاد و سعاد الصباح (با تکیه بر رویکرد زنانه)». نشریه ادبیات تطبیقی. سال ششم، شماره ۱۱: صص ۹۵-۱۱۷.
- حدیدی، جواد (۱۳۵۱). «ادبیات تطبیقی، پیدایش و گسترش آن». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد. دوره هشتم، شماره سوم: صص ۶۸۵-۷۰۹.
- حسینی کازرونی، سید احمد و مهناز کرمی (۱۳۹۱). «مقایسه تطبیقی اندیشه‌های فریدون مشیری با آلبر کامو». فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دوره ششم، شماره ۲۳: صص ۷-۲۴.
- حیدری، محمود و صمیه زارع (۱۳۹۲). «آرمان‌شهر در اندیشه فروغ فرخزاد و نازک الملائکه». نشریه ادبیات تطبیقی. دوره چهارم، شماره ۸: صص ۵۸-۸۷.
- خضری، حیدر (۱۳۹۲). «کتاب‌شناسی کتاب‌های نظری ادبیات تطبیقی در کشورهای عربی و ایران از آغاز تا سال ۱۳۹۲ ه.ش/۲۰۱۲ م». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی. دوره سوم، شماره دوم: صص ۱۴۷-۱۷۸.
- الخطیب، حسام (۱۳۹۰). «ادبیات تطبیقی در کشورهای عرب‌زبان: تاریخچه و جریان‌های اصلی تا پایان دهه ۱۹۸۰». ترجمه لاله آتشی. ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی. دوره دوم، شماره دوم: صص ۱۳۷-۱۵۴.
- رخشنده‌نیا، سیده‌اکرم و معصومه نعمتی قزوینی (۱۳۹۳). «تحلیل مقایسه‌ای اشعار نازک الملائکه و فروغ فرخزاد از منظر نقد اجتماعی». پژوهش‌نامه زنان. سال پنجم، شماره اول: صص ۴۱-۵۸.
- رسول‌نژاد، عبدالله و همکاران (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی فخر ادبی در اشعار متناسبی و نالی». دوفصلنامه ادب‌نامه تطبیقی. سال دوم، شماره اول: صص ۵۵-۷۰.
- رضوانیان، قدسیه و هاله کیانی (۱۳۸۹). «ارزیابی انتقادی مقالات ادبی دانشگاهی از دیدگاه هژمونی ایدئولوژیک و روش‌شناسی». نقد ادبی. س ۱۰، ش ۷: صص ۵۹-۸۸.
- رماک، هنری (۱۳۹۱). «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی». ترجمه فرزانه علوی‌زاده. ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی. دوره سوم شماره دوم: صص ۵۴-۷۳.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). نقد ادبی. جلد اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.

- سلامت‌نیا، فریده و سعید خیرخواه برزکی (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی نمودهای اندیشه فروغ فرخزاد و نازک الملائکه». *مطالعات ادبیات تطبیقی*. سال یازدهم، شماره ۴۱: صص ۱۲۱-۱۳۸.
- سلطانی‌نژاد، فریبا (۱۳۸۸). «بررسی فونت‌های یونی کد رایانه‌ای فارسی و عربی». *فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی*. دوره سوم، شماره یازدهم: صص ۱۲۳-۱۴۱.
- سلیمی، علی و سونیا کهریزی (۱۳۹۳). «در تفاوت‌های معنادر شعر طاهره صفارزاده و نازک‌الملائکه». *دوفصلنامه ادب‌نامه تطبیقی*. سال اول، شماره اول: صص ۶۳-۸۰.
- شاهری لنگرودی، سیدجلیل (۱۳۸۷). «مطابقت فعل و فاعل در دو زبان فارسی و انگلیسی». *فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی*. دوره دوم، شماره پنجم: صص ۱۰۱-۱۳۰.
- شفیعی، محمدرضا. (۱۳۹۰). *با چراغ و آینه: در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران*. تهران: انتشارات سخن.
- شکیب، محمود و حسین تک‌تبار (۱۳۸۶). «تفاوت‌های نمادین واژه‌های اروپایی در فارسی و عربی». *فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی*. دوره اول، شماره چهارم: صص ۱۰۹-۱۳۰.
- عبود، عبده (بی‌تا). «تباهی مضاعف: واقعیت و مشکلات ترجمه آثار آلمانی». ترجمه سید ناصر هاشم‌زاده. *نامه فرهنگ*. شماره ۱۰ و ۱۱: صص ۱۱۸-۱۲۳.
- علوی‌زاده، فرزانه (۱۳۹۲). «معرفی و نقد کتاب *ادبیات تطبیقی نوشته جمشید بهنام*». *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. دوره چهارم، شماره دوم: صص ۱۴۳-۱۴۸.
- غزول، جبوری فریال (۱۳۹۳). «ادبیات تطبیقی در جهان عرب». ترجمه سحر غفاری. *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. دوره پنجم، شماره اول: صص ۴۹-۶۴.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۳). *در باره ادبیات و نقد ادبی*. جلد دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قادری، فاطمه و مهری زینی (۱۳۸۸). «زمینه اجتماعی اشعار شاملو و ماغوط». *نشریه ادبیات تطبیقی*. سال اول، شماره اول: صص ۱۰۹-۱۳۱.
- لطفی، مهوش و همکاران (۱۳۹۴). «کیفیت زندگی کاری و تعهد سازمانی کارکنان در دانشگاه». *فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی*. دوره نهم، شماره ۳۴: صص ۱۶۹-۱۹۷.
- مظفری، سودابه و اشرف پرنوش (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی تصویر جوانی و پیری از منظر ابن معتز و سعدی». *دوفصلنامه ادب‌نامه تطبیقی*. سال دوم، شماره اول: صص ۹-۱۸.
- مقدسی، ابوالحسن امین و صابره سیاوشی (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی جلوه‌های ملی‌گرایی در شعر شوقی و بهار». *دوفصلنامه ادبیات پارسی معاصر*. شماره دوم: صص ۱-۲۹.
- میرزایی، فرامرز و مرضیه حیدری (۱۳۸۸). «اسطوره‌های مقاومت در شعر عزالدین المناصره». *نشریه ادبیات پایداری*. سال اول، شماره اول: صص ۱۸۵-۱۹۹.
- ناظمیان، رضا (۱۳۸۹). «زمان در شعر فروغ فرخزاد و نازک‌الملائکه: بررسی تطبیقی دو شعر «بعد از تو» و «افعوان»». *نشریه ادبیات تطبیقی*. دوره جدید، سال اول، شماره ۲: صص ۲۰۷-۲۲۰.

- نجفی، ابوالحسن (۱۳۵۱). «ادبیات تطبیقی چیست». *ماهنامه آموزش و پرورش*. ش ۷، د ۴۱: صص ۴۴۸-۴۳۵. باز نشر (۱۳۸۷) «ادبیات تطبیقی و قلمرو آن». فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ندا، طه (۱۳۸۳). *ادبیات تطبیقی*، ترجمه هادی نظری منظم. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- نورایی، الیاس و هدیه جهانی (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی در اندیشه فریدون مشیری و نازک‌الملائک». *فصلنامه تخصصی دُرِ دَرِی (ادبیات غنایی-عرفانی)*. سال سوم، شماره ۱۲: ۷۱-۸۳.
- ولک، رنه (۱۳۸۹). «بحران ادبیات تطبیقی». ترجمه سعید ارباب‌شیرانی. *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. دوره اول، شماره ۲. صص ۸۵-۹۸.
- یوست، فرانسوا (۱۳۸۹). *درآمدی بر ادبیات تطبیقی*. به نقل از علی‌رضا انوشیروانی در «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. صص ۶-۳۳.

